



حق الايضاح  
في  
طائفة الكفر والفساد

الجزء ١٣٢٢

الجزء ١٣٢٢

٢٠٠٠

حضرت علامہ قاضی غلام گیلانی نقشبندی

(۱۲۸۵ھ - ۱۳۴۸ھ)

شمس آباد، انک





# بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ وکفی والصلوة والسلام علی رسولہ خاتم الانبیاء محمد المصطفیٰ وآلہ المجتبیٰ وصحبہ المتقین  
وعلی امام الہدای صاحب المذہب سراج الامم الحمد للہ ابی حنیفۃ امام الہدی وعلی  
غوث الملکون محی الدین عبد اللہ درہ الجیلانی صاحب التقی ویزیدۃ الثقلین الشیخ المعظم  
محی الدین الشیخ الاکبر صاحب الفتوحات مقبول المحققین اہل النہی وعلی الشیخ الامام حسن  
الدلائل الشیخ ابی الحسن اشذلی وسانئرمشائخ حزب البحر والدلائل و الشیخ المنیر بالنور  
الربانی الامام الربانی المجدد لافقت الشافعی الشیخ اسرہندی وعلی جمیع المشائخ النشئین  
وصاحبی الطرق الحقہ وجمیع المؤمنین والمؤمنات الی یوم تبدل الارض تنشیہا سمواتہ  
**امام اعلیٰ** از مدت دور از دیدہ می شود کہ در بعض مواضع زبان بالغہ سوائے  
رشتہ سے ادبیاتے خود نکاح خود بغیر کفو و خود می کنند و بعد شش لوہت بچنگ و جلال تقدیر  
باز می افتد ازین سبب در دل بود کہ در جواز عدم جواز نکاح بالغہ بغیر کفو و بارضائے  
ولی چیز سے نبوسیم اما بعض مواضع حاکم بود نہ تا بحدی کہ در ۳۳ مجری بہ مقام کیمبل پور  
اکبر جلسہ علماء دریں امر منع شد کہ آیا نکاح سیدہ زادی بالغہ بغیر رضائے ولی  
او بغیر قوم خود درست باشد بعضی بجواز شش مال شدند و اکثر بعدم جواز شش قائل  
شدند و منشائے آن جواز عدم جواز نکاح بغیر کفو بہت بناء علیہ این قائل البضاع  
تقدیر الباع قاوم اہل علم بہ نام کنندہ نکوتائے چند قاضی غلام گیلانی سنی حنفی لفقہندی  
پنجانی چہاچہی شمس آبادی موافق بہت خود از کتب مجتہدۃ مذہب خود عباراتے  
چند عجمت علمائے انصاف پسند عرض می کنند و چونکہ فیصلہ این مسئلہ مفید  
عام اہل اسلام است لهذا محض احقاق حق مقصود است نہ رد و تردید کے  
از اہل زمانہ کہ قبول افتد نہ سے عروہ ثبات و ما کو فیقی **واللہ العلی العظیم**  
سوال چہ فی فراینہ علمائے دین مین انہ بریں مسائل را انکفود کہ در نکاح خبر

است چه معنی دارد و در چند امور کفو معتبر باشد و معنی بھی چیست و برائے  
 بھیاں لحاظ نسب و کفو ضرور است یا کہ نسب خاص بحرب است و نکاح  
 سید را دمی بالغہ صحیحۃ النسب سوائے رضائے ولی بغیر کفو یعنی بچناں  
 شخص کہ نہ سید باشد و نہ عالم درست است یا نہ و با عالم کہ سید نباشد چه  
 حکم است و ہم چنین نکاح ہر زن بالغہ بغیر رضائے ولی در غیر کفو درست گردد  
 یا نہ (۲) ولی زن بالغہ یا تا بالغہ اگر راضی باشد نکاح بغیر کفو جائز باشد  
 یا نہ بینوا تو بجز ۱۹۔

**جواب سوال اول** معنی کفو برابری و ہم سری است و نکاح برابری و ہم  
 آمودہ و مقصود باشد و برابری ہم حقیقیہ نباشد کہ  
 کم یا زیادہ ازاں مضر باشد بلکہ برابری عرفی مقصود است کہ در عورت آفرایہ برادرانہ  
 اگر چہ فی الحقیقت مساوات باشد و آں امور شش اند کہ در شعی میت نظم کردہ  
 ان الکفایۃ فی النکاح کون فی استہابیت بدلیع قد ضبطہ نسب و اسلام کذلک حرقت  
 و دیانۃ حریت مال فقط و نسب و اسلام و کتب و دینداری و آزادی و مالہ اسی مرد و برابر  
 یا اعلی از زن بودن باید زیرا کہ اگر زن از مرد اعلی باشد کفو و طریقت شود پس و ارشاد  
 و اولیاد زن را عار و شرم می آید و اگر مرد و برابر زن یا اعلی از او باشد و ارشاد زن را  
 شرم نمی آید از رشتہ آں مرد چہ نکہ اسلام شرط شد پس اگر مرد خود مسلم آوردہ  
 باشد و پدر و جدش کسے مسلمان نباشد و زن خود ہم مسلمان باشد و پدر  
 او نیز مسلمان باشد و در میان ایشان کفو و طریقت شد۔ قاضی خاں زکریا (مظاہر  
 روایت از امام صاحب اگرچہ نکاح حرفہ و کسب محترمتہ ایا نزد امام ابی یوسف صاحب  
 و امام محمد صاحب و در یک روایت از امام صاحب کہ کسب ادنی دارد برابر  
 آں زن نہ باشد کہ کسب اعلی دارد مثلاً مرد معالج چارپایاں باشد یا حجامی می کند  
 یعنی از جائے آفت رسیدہ است و زودہ خون بدن خود می کشد یا بافندہ است یا ذکروب  
 است یا دباغ است بمسرد برابر بزار و عطار اسی عطر و دوا فرودش و مرانگی گردد



و این صیغ است کذا فی فتاوی تافینحال و همچنین طلاق اسی سرتراشیده که در هندی  
 آنرا حجام و خاشی میگویند برابر بزاز و عطار و صراف نمی شود. و با فند اسی جولا هم برابر  
 خیاط یعنی در زمی نباشد زیرا که جولا هم از در زمی ذیل است و در زمی برابر سوداگر  
 و بزاز زمی فروش نباشد و سوداگر و بزاز زمی فروش برابر عالم و قاضی نباشد و مختار  
 و اگر پیشه های مختلفه با هم قریب قریب باشند ایشان کفو یکدیگر می شوند و تفاوت  
 و تفاضل در ایشان محسوس نگردد چنانکه بیلار یعنی علاج کننده چارپایان (سلوتری) و  
 حجام که خون از اعضا می برد و با فند که کرباس می بافد و خاکروب که کوچه ها  
 صفای می کند و جاروب بجان مردمان می دهد و دباغ که رنگ می دهد جاها را یا چرم غلام  
 را پیخته میکند اگر چه با هم فرق می دارند یعنی بعضی کس خوب است و بعضی ذیل  
 است اما این فرق قلیل محسوس نباشد و همه بایکدگر شادی کردن می توانند پس با فند  
 کفو حجام و دباغ کفو خاکروب و صراف یعنی کوچه ها بس کفو حداد یعنی کوچه ها آهن  
 روئانی شود قال خمس الائمة الخولانی علیه الفتوی محیط عالمگیری و بهتر انیمیت  
 که در حسن و جمال و عقل نیز رعایت کرده شود. هندی به همین عطار و بزاز و صراف  
 اگر چه با هم فرق می دارند اما کفو یکدیگر می شوند.

**تنبیه** در گرفتن که اسی صنعت را پیشه محسوس است که آن صنعت را وجه معاش  
 آید و اکثر اوقات شغل و روز دارد و اکثر مصارف خود را وجه کفاف  
 از آن و اندر معرفت مردمان بآن صنعت معرفت باشد که مردمان آنرا مثل با فند  
 و زرگر و دباغ و بزاز گویند زیرا که اگر کسی می کند آنرا در آن پیشه اهل پیشه گفته  
 نمی شود و می دانست این هم در کفو محسوس است پس مرد فاسق با زن صالحه کفو نمی باشد  
 جمیع و بزرگ است که فتن او ظاهر باشد یا نه محیط مسئله مردی و دختر نابالغ خود را با آنچنان  
 شخص نکاح کرد که آنرا صالح گمان میکرد که شراب نمی نوشد بوده پدر دختر را معلوم شد  
 که شراب نوشی میکند و دختر آنوقت نیز نابالغ شد و گفت که من با این نکاح رضی نمیتم  
 پس اگر پدرش شراب خوردن معروف نبود ای شراب نمی نوشید و اکثر مردمان قبیل آ

پدر نیز مصالح بودند پس آن نکاح باطل گردد و این مسئله با اتفاق است نزد امامان ما و غیره  
نقل از هندیه - و در مختار نیز چنین نوشته مسئله اگر مرد فاسق باشد و زن صالح باشد  
دختر مرد صالح یا دختر مرد فاسق آن مرد فاسق کفو آن زن نمی باشد و مختار و اگر زن فاسقه  
باشد اما پدرش صالح باشد مرد فاسق کفو نمی گردد و در مختار اگر چه درین مسئله اختلاف است اما این  
مسئله زن صالح باشد یا فاسقه لیکن پدرش صالح باشد مرد فاسق کفو و او نتواند باشد  
و مختار اما در شامی نوشته که اگر زن فاسقه بنت فاسق باشد یا بنت صالح باشد مرد فاسق  
کفو او نمی گردد و این را بحث ثابت کرده - مسئله اگر زن صالحه دختر فاسق باشد و او  
نکاح کند نفس خود را با مردی فاسق بلا رضایت پدر خود پس پدر آن دختر راجع امر اخص  
برای شکستن نکاح نیست زیرا که او خود مثل داماد خود فاسق است و زن خود با آن  
فاسق راضی شده و المختار اما بشرطیکه در دیگر امور هم کفو باشد مگر در اعتبار دیانت  
و تقوی و پرستشکاری و باب کفو بعضی اختلاف ذکر کرده اند اما صحیح آنست که معتبر است  
و مفتی علیه است - فتح ۱۹۲ (حرمیت) این هم در کفو معتبر باشد مثلا اگر مرد غلام کسی باشد  
و زن امیل باشد هر دو با هم کفو نمی باشند یا مرد چنان باشد که خود امیل است اما پدرش را خواجوا و  
از غلامی ادا کرده و زن از ابته احره و امیل است و پدر و جد او نیز امیل اند آن مرد کفو آن  
زن نتواند شد - عالمگیری - و در مال هم گفته را اعتبار است که قادر باشد زوج بر مهر محلی  
هر قدر مهر که محمل دادن در آنجا واجب باشد بر دادن آن قدرت دارد و نیز قدر دارد و بر دادن نفقه  
زن بلا شکی یک ماه اگر پیشه در نباشد و اگر پیشه در باشد آنقدر کسب کردن تواند که هر روز نفقه  
زن ادا شود این همه آنوقت است که زن را طاعت جماع باشد و اگر زن طاعت جماع ندارد فقط  
قدرت بر مهر محمل مدعی کافی است برای کفایت و نفقه یک ماه یا نفقه هر روزه را اعتبار نخواهد شد  
زیرا که بر این چنین زن بر مرد نفقه واجب نشود کافی الذخیره - و مختار - و عام است که زن چنانچه  
اموال کثیره باشد یا فقیره باشد از جانب مرد اینقدر قدرت برای کفایت معتبر است هندیه -  
مسئله اگر زوج چنان باشد که هر دو آن نتواند اما هر روز کسبه نقد کردن تواند که زن را  
نفقه دهد و درین مسئله علماء اختلاف دارند اما اکثر مشایخ مذہب برای آنند که آن مرد کفو زن

نباشد که انی المیوطه عالمگیری نسبت به او این هم معتبر است که کوه و زیر آن مردمان در نسب  
 خود بسیار فخر می کنند بدان که افضل تر از همه نسبها نسب رسول الله صلی الله علیه و سلم است  
 ای نسب بنی هاشم چنانچه عینی فرموده تا کلام عن النبوة و افضل الناس نسب بنو هاشم ثم قریش ثم  
 العرب لای دمی علیه غایه العلاء و السلام ان الله اختار من الناس العرب و من العرب قریشا و  
 اختار منهم بنی هاشم و اختار من بنی هاشم امرئ یعنی زیاد بن بزرگ از همه مردمان بنو هاشم انداز  
 روی نسب بعد از آن قبیله قریش بعد از آن عرب زیرا که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده  
 که پروردگار تعالی پسند کرده از همه مردمان میان عرب را و از عرب پسند کرده قریش  
 را و از قریش پسند کرده بنی هاشم را و از بنی هاشم پسند کرده خاص مرا و در نزد من شریف  
 و ابراست که فرمود حضرت صلی الله علیه و سلم که الله تعالی پسند کرده از بنی اسماعیل کسانی را  
 و از کسانی پسند کرده قریش را و از قریش پسند فرموده بنی هاشم را و از بنی هاشم پسند کرده مرا و من  
 که نسب رسول الله صلی الله علیه و سلم که امروز در دنیا سادات کرام اند از همه انساب اعلی و  
 افضل و بزرگ اند هیچ کس را با ایشان دعوی همسری درست نیست و اگر چه صد ناپشت  
 از رسول الله صلی الله علیه و سلم دور باشند اما این نسبت که از اولاد رسول الله هستند  
 بسیار درجه دارد چه نسبت خاک را با عالم پاک و نزد اکثر فقهاء نسب در کف و داخل است  
 اما خاص برائے مردمان عرب زیرا که مردمان عجم ذات و نسب خود را ضائع کرده اند بوجه نکاح  
 کردن در دیگر اقوام و عجمی آن شخص است که قرابت او با قرابت که امی قبیله از قبایل عرب متصل  
 نشود در شامی فرموده قوله دامانی العجم الماد بهم من لم ینتسب الی احدی قبائل العرب امرئ  
 آن کسان که نسب ایشان از قبیله عرب نمی شود آن عرب اند عام ازین که زبان ایشان  
 عربی باشد یا هندی یا افغانی یا بنگالی یا پنجابی و غیره و عام ازین که در ملک عرب سکونت  
 می کنند یا در ملک عجم در سنده باشند یا در هندوستان باشند یا بنگاله یا خراسان چنانکه  
 شیخ صدیقی یا فاروقی یا عثمانی یا اولاد انصار و غیره اقوام که در دیگر اوطان سوائے ملک  
 عرب سکونت می دارند مگر چونکه نسبائے ایشان بکسی قبیله عرب پیوند نمی دارد و اینها ایشان  
 عرب اند و کسانی که نسب ایشان با یکی قبیله از قبایل عرب متصل نمی شود ایشان عجمی اند

اگر چه در ملک عرب باشند اگر چه در مکه معظمه باشند یا مدینه طیبه یا بغداد یا بصره و اگر چه در  
 ملک عرب سکونت دارند و در مختار گفته در باره اعتبار و نسب و بنای العرب  
 در مختار وی گفته است اعتبار را نسب است و اعتبار را نسب است و اعتبار را نسب است و اعتبار را نسب است  
 و غیره و اعتبار را نسب است و اعتبار را نسب است و اعتبار را نسب است و اعتبار را نسب است  
 معتبر نمی شود و هم چنین در فتح القدر و غیر آن گفته عرب دو قسم اند عرب غریبه و  
 آن اول قحطان است و عرب مستقریه و آن اولاد حضرت اسماعیل علیه السلام است و بعضی  
 گفته اند که قحطان از اولاد اسماعیل علیه السلام بود و عرب اولاد نوح برادر اسماعیل علیه السلام  
 علی الدریه قریشی که ام کس را گویند جواب در کفیه نوشته که قریشی کسی کسانند که از  
 اولاد نضر باشند و تاشمی آنست که از اولاد تاشم بن عبد مناف باشد و تاشمی آنست که از اولاد  
 آن شخص باشد که بالا از نضر باشد و موالی ای عجیبان با سواش ایثان باشند و هم در تاشمی  
 گفته که از اولاد نضر بن کنانه باشد یا نیر او و آن که منسوب باشد بطرف آن پدر که بالا از  
 نضر بن کنانه است آن عربی خیره قریشی است و نضر جد و از دهم است برائے بنی صله  
 علیه و سلم زیرا که رسول الله محمد است بن عبد الله بن عبد المطلب بن تاشم بن عبد مناف  
 بن هاشم بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانه بن خزیمه  
 بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بخاری تا با یحیی بیان کرده و خلفای  
 اربعه یعنی ابوبکر صدیق و عمر بن خطاب عثمان بن عفان و علی بن ابیطالب همه از قریش اند  
 قریش چند قسم اند با هم مثل تاشمی و نوفلی و قسیمی و غدی و غیر آن پس هرگاه این همه و تاشمی  
 اکنون بدان که همه قبائل قریش با هم کفو یکدیگر اند و اعتبار تفاضل یعنی کمی و بیشی در جبره  
 نیست و بعضی قبایله قریش با بعضی دیگر قبایله قریش نکاح درست باشد چنانچه تاشمی با نوفلی  
 یا قسیمی یا غدی کند حضرت علی که مالد و جبره که تاشمی بود دختر خود ام کلثوم را که از نفا  
 رضی الله تعالی عنهما بود با عمر رضی الله تعالی عنهما نکاح داده بود و حال آنکه عمر رضی الله تعالی عنهما بود و هم چنین عثمان  
 که اموی بود و دختر او بنی م زکاح کرده بود پس در حدیث آمده که چنانچه روایت کرده و شریک زکاح  
 زن یا بیرون یا مرعشی غرضش که قریش هر چند قبائل که با هم باشند کفو یکدیگر هستند و امتیاز

طی  
 فتح  
 مختار  
 سکه  
 شمس



فضل معتبر نیست مگر آنوقت که نسب زن از چنان قریشی است که ایشان مشهور اند چنانچه این بیت  
 خلافت که ایشان در جرئت مشهور اند و صلاحیت خلافت میدارند پس اگر زن قریشیه از اولاد  
 خلفاء نکاح کند با مرد قریشی که از اولاد خلفه نیست برائے او لیام زن اعراض باشد  
 و این هم وجه اعتبار نفس است و در خاندان ورنه اصل کفایت در قریشی از اولاد طایفه خلفه  
 قریشیه از اولاد خلفه موجود است بلکه اعتبار این تفاضل برایشی تعظیم خلافت و ساکن کردن  
 فتنه شده است چنانچه در هدایه یعنی ماثیه هدایه نوشته پس بر این بنا میگویم که بعضی  
 ها که در نسب خود را از قریشیان ثابت میکنند که آن قریشیان غیر مشهوری باشند  
 و نکاح می آرد آن زن قریشیه را که از بنی هاشم است یعنی از خاندان سادات است  
 و لیام زن را ضرور اعراض می رسد برائے دور کردن فتنه و این وجه است که سادات  
 جنگ و جهال نمی کتند بآن کس که سید زادی را در نکاح می آرد اگر چه آن مرد خود را  
 از خاندان قریشی ثابت نماید تا وقتی که او از قبله سادات مباحثه با او راضی نمی باشند  
 و از اینجا نیز ظاهر شد مسئله نکاح سید زادی که نکاح او با غیر کفو با و درست  
 نباشد و اگر سادات خود سید زادی بالغ یا نابالغ را بمرغی خود و دیگر کفو دهند بر  
 ایشان لعنت و غضب بار د اگر چه نفس نکاح صحیح گردد و این در حق غیر عالم است  
 و در نکاح کردن عالم با عمل سید زادی را اختلاف است یعنی اگر اینچنان عالم که معنی عباد  
 از ترکیب می داند چنانچه در درختا ر گفته العالم من یتخرج المسن من التریب کیا حق و  
 منشی از قوم غیر قریشی مشهور یا از قوم عجمیان باشد و سید زادی را در نکاح آید نزد  
 بعضی علماء درست نیست زیرا که او کفو سید زادی باشد چنانچه فتح القدیر از  
 این نقل کرده و الاصح انه ليس كفو للعالم و ام و زیاده صحیح این است که عالم کفو سید  
 زادی نمی باشد و این چنین در عالمگی و درختا ر و جامع الزوائد نیز مذکور است و در بر جندی ماثیه  
 شرحه قایم گفته الاصح ان ذابجاه كالسلطان و العالم لا يكون كفو للعالم و ام و هم چنین در  
 لموطا دی مذکور است و نیز در اکثر متون کتب فقه سطور است که عجمی مرد کفو زن عربیه مگر در  
 دو آن عجمی که غیر قریشی اند کفو قریشی نباشند پس مردان عجم که برابر عرب نمی باشند برابر

اجا

قریش کجا باشند و تفصیل عالم و غیر عالم نکرده اند و ذکر رائق اول نقل اقول کرده فرموده که این همه تفقهات مشایخ اند و ظاهر روایت این است که در مجلسی برابر زن عربیه هرگز نمی شود و کلمه تفقه مشایخ و ظاهر روایت این الجمی لایکون کفوء العربیه مطلقا پس هرگاه که متون و لفظ اصح ظاهر روایت جمیع شده اند عالم الجمی کجا برابر باشد بسید زادی و بعضی علماء حاضر داشته نكاح آنچنان عالم با عمل که مذکور شد با سید زادی چنانچه امام قاضینخان و غیره حضرات فرموده فی الفتح و فی الجامع لقاضینخان قالوا الحسب یکون کفوءا للنبی فالعالم الجمی یکون کفوءا للجماع العربی و العلویة لان شرف العلم فوق شرف النسب و الحسب مکارم الاخلاق و فی الجمله الحسب الذی سماه چشمه و منصب ام اقول و علم در مکارم اخلاق داخل است و در شامی بعد تحقیق آنرا در فرموده که عالم یعنی با عمل کفوء عربیه و علویه می تواند شد اما احتیاط در باب فروع عمده شمس است و مسئله عن را بر غیر او اکثر جاترجم باشد و لفظ قالوا در عبارت جامع قاضینخان اشاره بطن ضعف است چنانچه مقتضای لفظ قالوا باشد در فتاوی متفصح حامدیه گفته ان لفظ قالوا ایجاب به اشاره الی ضعف ما قالوا و در شامی ج ۱۱۱ گفته قالوا و نیل کلاما مشران بانفخا و در جامع الرموز ۵۳۹ علی ما قالوا ایشیر الی الخلفان فیه و هکذا شعر با لضعف در شامی ج ۲۲۵ قالوا دلیل الخلفان و التضعیف ام قالوا غالبا للتضعیف حتی فی (قالوا و علیه الفتوی) ج ۲ ش ۳ و طرف که قاضینخان را بر گروه بیت بر بودن عالم کفوء سوال اگر عالم الجمی کفوء عربی نباشد لازم آید که امام ابو حنیفه روح برابر عالم نباشد بلکه از آن ادنی باشد ظاهر آنکه این سخن تبیح است جواب با وجودیکه امام صاحب روح مقتضای اهل عرفان بود اما او توضیح کرد و ندید نفس مبارک خود را برابر عرب چنانچه در کفایه گفته و ابو حنیفه روح کاس من الموالی فتواصح و لم یر لک کفوءا للعرب هرگاه که امام اعظم رحمه الله علیه را با وجودیکه سردار اهلان بوده عرب و عجم متابعت آنحضرت کردند به سبب عاجزی خود را برابر مردان عرب ندید پس برابر مردان قریشیان عموما و خصوصا برابر سادات عالیشان کنامی دیدیم چنین هر عالم را باید که توضیح کرده نفس خود را کمتر از سادات کرام داند و از اختلاف فقهاء اجتناب دارد و بر آنست نفس جواز که درجه اباحت دارد در ورطه احتمال حرمت خود را انداختن نشاید از شکوکات و شبهات و اختلافیات اجتناب کردن مطلوب شرح است فمن القی شبهات فاستبرأ لکدینه و عرضه و حدیث و از قطنی که فتح القی نقل کرده نیز تأمید این نماید که مجلسی اگر چه عالم باشد کفوء زن یا شمیه بل قریشیه بل عربیه نباشد

حامدیه

سرخه

سرخه

نکته

الناس الكفار قبيلة بقليلة وعربی بعرابی مسلمی بمولی (رای عجیبی) و هم چنین در دیگر احادیث نیز  
 دارد است پس احتیاط بکار آید و معوجه و فریست هم دارد و چنانچه در رساله ربیع ملاحظه  
 فی لزوم النظر علی الانام) در خواندن طهر احتیاطی در ملک سیدان نام مسلم بیان کردیم و نیز ارجح اینها  
 صحیح از اختلاف مستند در اصل مذهب منصوص است در شامی ج دوم باب الاکل و شرب گفته که  
 فی اختلاف انام و در شامی جلد اول گفته که ذکر اختلاف دلالت دارد که در مذهب منصوص معوج  
 است اختلاف فی ظاهره انه منصوص فی المذهب علی اختلاف ام و عرب کفو قریشیان نباشند اما  
 همه قبایل عرب با یکدیگر کفو هستند انصاف مهاجرین برابر اند اما بنجم کفو عرب نباشد و بعضی عربی  
 هر دو کفو قریشی نباشند و بنجم نیز با یکدیگر هستند یعنی در عدم امتیاز نسب بشریکه در وینت  
 و کسب و غیره همسری یافته شود و امتیاز نسب را اعتبار نکردن در آنوقت باشد که در عرف  
 مردان امتیاز کنانی و کوچی قوم و ذات نباشد و اگر امتیاز نباشد که مطلقا که جریا یا حاط یا دیگر  
 که ای محبته قوم عجیبان عار کنند از رشتہ کردن با قوم بافنده یا زیات ای تیلی یا دباغ و رنگند  
 پس ایشان ما هم کفو نباشند بنا بر عار و شرم عربی چنانچه درین کتاب اکنون یک فتوا می  
 این امر نیز ذکر می شود که عدم اعتبار نسب و عجیبان آنوقت است که در عرف ایشان  
 امتیاز در اعلی و ادنی اقوام نکنند الا استفساد چه می فرایند علمای محققین اندرین مسئله که  
 تفریق در وادان عجیبان که کس فاعل باشد یا افغان کس بافنده و غیره اگر چه در محال اخروی  
 معتبر نباشد اما در محال دنیوی مثل نکاح و غیره معتبر باشد یا نه آیا نکاح یک قوم با قوم دیگر  
 جائز باشد یا نه بافنده یا دیگر اهل کسب ذلیل همسر و برابر افغان یا مغل می تواند شد یا نه زید  
 میگوید که در عجیبان دیانت و حرفه و مال را اعتبار نیست همه یک کفو اند گفته او صحیح است یا نه  
 و در نسب و حسب چه فرق باشد چنانچه فخر بالسب باشد همچنان شرعاً حاسب جائز است یا نه  
 باشد و تا جواب و لکم جزیل الثواب ایجاب تفریق نسب و حسب در امور دنیوی مثل نکاح  
 و غیره مشافی کفو باشد اگر مرد از قوم ادنی باشد و زن از قوم علی باشد و ایشان زن بالغه  
 را بر نفس خود دهند نکاح جائز مانگا به کار شوند زن اگر بلا مرضی ایشان نکاح در ادنی قبیل  
 کند از ابتدا و نکاح درست نشود بنا بر رواست نوادر که تحقیقش در این کتاب موجود است  
 مثل اگر زن از قوم افغان یا آفان یا مغل یا گوجری یا حط یا دیگر که ام ثقه ذات باشد و مرد از  
 ذات بافنده یا قصاب یا تیلی یا کفش دوز یا حمام یا کلال یا درزی یا رنگساز یا آهنگر باشد



درست نگردد و زیرا که ایشان با هم کفو یکدیگر نباشند و ایشان زن را منکک می‌نماید

آخر جرح الدارقطنی ثم البیهقی فی سننهما عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تلجوا النساء الا من الكفاة والحديث كذا فی تخریج الزیلعی فی فتح القدر لیکن جملة بالنظار و هو اید ثم قال بعد ذکر الشواهد فوجب ارتفاعه الى النجدة بالحسن لحصول الظن بصحة المعنى وثبوته عنه صلى الله عليه وسلم اید فی فتح القدر عن الدارقطنی عن ابن عمر روعا الناس كفاة قبيلة بقبيلة وعربی بعربی ومولى بمولى الا حاکما اوجما ووجه وبعض طرقه لحديث بقيت له هو الذي روى بالغاء ليس من الضعيف بذلك فقد كان شجرة منظر البقية وناهيك بانتيان شجته وايضا تعدد طرق الحديث الضعيف يرفعه ال الحسن اید فی الدر المختار وحرفته الخ فی زاد المختار ذكر الكفاة في الكفاة فيها معتبرة عند ابی يوسف رح وان ابا حنيفة رح نبی الامر فيها على عادة العرب ان مواليهم يعملون بهذه الاعمال لا يقصدون بها الخيرات فلا يحررون بها و اجاب ابو يوسف رح على عادة ال بلاد و انهم يخذون ذلك حرفة فيعيرون باله في منها فلا يكون بينهما خلاف في الحقيقة بدالغ فعلی هذه لو كان من العرب من ال البلاد من يكثر بنفسه ليعتبر فيهم الكفاة فيها وحينئذ فنكون معتبرين بين العرب والعجم رح من ۵۲۵ و ۵۲۶ وايضا فيه بعد الكلام في الكفاة وحرفه عن الفتح ان الموجب هو استنفاص ال اثر فيه در معجم جلد ۲ ح ۲۵۷ وايضا فيه ان المجتري كل موضع ما اقتضاه الدليل من البناء على احكام الاخرة وعدمه الى قوله ولعل ما تقدم عن المحيط من ان تاليج الظالم احسن من الكل كان الى زمرهم الذي الغالب فيه التقاطع بالدين والتقوى دون زمانا الغالب فيه التقاطع بالدين فاقیم جلد ۲ ح ۲۵۷ اذ این روایات حدیثیه و فقهیه معلوم شد که قول زید غلط است و اعتبار و نامت و علو حرف ضرور معتبر است و در این برعوت است که آل در حدیث نیز اعتبار کرده شد و فقها کرام که در عجم نسب را اعتبار دارند اشتند این مطلق نیست بلکه مقید است باوقات که در عرف مردمان این کفایت قومیت را که کسی از قوم علی دکنی از قوم ادنی باشد در اعتبار نباشد و اگر در عرف مردمان تفاوت کلانی و خوردگی قومیت را لحاظ باشد در عجمیان نیز اعتبار نسب و قومیت معتبر خواهد شد کما مر من الاستشمار فی الحديث من مولی بمولی زای غمی غمی ا ب جوله الا حاکما اوجما و مر من قول الفتح ان الموجب هو استنفاص ال اثر العرب اید پانچ خود در عرب با هم با وجود تفاضل فی شرفه لنسب بسبب همین

عوارض عوفیه بنو بایله را از کافیه مستثنی کرده شده در بدایه گفته و العرب کفار بعض  
 الی قوله و بنو با حله لیهو با کفار لسان العرب لانهم معروفون بالخاسته و از مدار بودن  
 بهمین عوارض عوفیه صاحب فتح القدر در الملاق این استثناء نظر کرده و حیث قال و قد اطلق  
 و یس کل باطلی که تکلیف مییم الوجود و کون فعیله منهم و لیکن صغایک فعلوا ذلک  
 را ای اخذ عظام المیتة و لم یخبروا عنه و سواها فقال للبرسی فی الکلی و بر بنام معتبار علی طلاق  
 این قول متون را و العرب کفار فلا یکا فیهم غیر بهم را ای فتاوی منقید کرده چنانچه در  
 شافعی مذکور است و لیکن قیده المثنی الی قوله و کیف یصح لاحد ان یقول ان مثل ای  
 حنیفة او الحسن البصری و غیرهما کن لیس بعربی لایکون کفوا البنت کمرشی جاهل و بنت  
 عربی بوال علی عقبیه جلد ۲ ص ۵۵ و لب منسوب بطرف آباد باشد ای زید پسر بکر و ایل پسر  
 عمر و آل پسر خالد و آل پسر فلان و حسب لغة عام است که فی القاموس یکن حرفا خاص  
 است بفرانت نفس نخواه دینی باشد خواه دینی و در کفادت این نیز معتبر است مثل نسب  
 چنانچه فرموده فقهاء و یات و ما لا و حرفه صریح و دلیل این اعتبار است و مدار این بر همین عرت  
 است که باینکه من التصریحات الفقهیة بالمجیب قاضی غلام کمالانی سنی حنفی نقشبندی شمس آبادی  
 سوال فارسی نکاح کردن زن با غنیه سوائے رضائے ولی او در غیر کفود خود درست باشد یا نه  
 بمینوا تو بجز و الجواب دھو الموق للصدق و العوالب و ظاهر روایت نکاح درست است  
 اما برائے ادبیا حق فسخ باقی باشد و در روایت نوادر این نکاح از ابته باطل گرد و قنوتی فسخ  
 بر روایت نوادر است بوجه اختلاف زماں و فساد مردماں و در فتاوی عالمگیری گفته تم المرأة اذا  
 زوجت نفسها من غیر کفود صح النکاح فی ظاہر الروایة من ابی حنیفة رحم و روی الحسن عن ابی حنیفة رحم  
 ان النکاح لا ینقذ ویراخذ کثیر من مشائخنا کذا فی المحيط و المختار فی زماننا للفتوی روایت  
 و قال الشیخ الامام شمس الامتة الرضی روایت الحسن اقرب الی الاحتیاط کذا فی فتاوی قاضیخان فی  
 فصل شرائط النکاح انتهى ملقطا و قال فی شرح الوقایة و روی الحسن عن ابی حنیفة رحم عدم جواز  
 فی عدم جواز النکاح من غیر کفود و علیہ فتوی قاضیخان رحم و قال فی الجلی قنونه و فی روایت الحسن  
 عن ابی حنیفة رحم لا ینقذ ای بجزو النکاح ان کان کفودا و الا لا یجوز اصلا و هو المختار للفتوی  
 فسا و الزمان قال شمس الامتة الرضی روایت الحسن اقرب الی الاحتیاط و قول انس علیه السلام لا یجوز  
 من غیر کفود رحم و کذا فی الدر شرح النور الامام متلاخرو و قال فی شرح الیاس و روی الحسن

مجلس  
 فتح القدر  
 ج ۱  
 ص ۵۵  
 ج ۲  
 ص ۵۵  
 ج ۳  
 ص ۵۵  
 ج ۴  
 ص ۵۵  
 ج ۵  
 ص ۵۵  
 ج ۶  
 ص ۵۵  
 ج ۷  
 ص ۵۵  
 ج ۸  
 ص ۵۵  
 ج ۹  
 ص ۵۵  
 ج ۱۰  
 ص ۵۵  
 ج ۱۱  
 ص ۵۵  
 ج ۱۲  
 ص ۵۵  
 ج ۱۳  
 ص ۵۵  
 ج ۱۴  
 ص ۵۵  
 ج ۱۵  
 ص ۵۵  
 ج ۱۶  
 ص ۵۵  
 ج ۱۷  
 ص ۵۵  
 ج ۱۸  
 ص ۵۵  
 ج ۱۹  
 ص ۵۵  
 ج ۲۰  
 ص ۵۵  
 ج ۲۱  
 ص ۵۵  
 ج ۲۲  
 ص ۵۵  
 ج ۲۳  
 ص ۵۵  
 ج ۲۴  
 ص ۵۵  
 ج ۲۵  
 ص ۵۵  
 ج ۲۶  
 ص ۵۵  
 ج ۲۷  
 ص ۵۵  
 ج ۲۸  
 ص ۵۵  
 ج ۲۹  
 ص ۵۵  
 ج ۳۰  
 ص ۵۵  
 ج ۳۱  
 ص ۵۵  
 ج ۳۲  
 ص ۵۵  
 ج ۳۳  
 ص ۵۵  
 ج ۳۴  
 ص ۵۵  
 ج ۳۵  
 ص ۵۵  
 ج ۳۶  
 ص ۵۵  
 ج ۳۷  
 ص ۵۵  
 ج ۳۸  
 ص ۵۵  
 ج ۳۹  
 ص ۵۵  
 ج ۴۰  
 ص ۵۵  
 ج ۴۱  
 ص ۵۵  
 ج ۴۲  
 ص ۵۵  
 ج ۴۳  
 ص ۵۵  
 ج ۴۴  
 ص ۵۵  
 ج ۴۵  
 ص ۵۵  
 ج ۴۶  
 ص ۵۵  
 ج ۴۷  
 ص ۵۵  
 ج ۴۸  
 ص ۵۵  
 ج ۴۹  
 ص ۵۵  
 ج ۵۰  
 ص ۵۵  
 ج ۵۱  
 ص ۵۵  
 ج ۵۲  
 ص ۵۵  
 ج ۵۳  
 ص ۵۵  
 ج ۵۴  
 ص ۵۵  
 ج ۵۵  
 ص ۵۵  
 ج ۵۶  
 ص ۵۵  
 ج ۵۷  
 ص ۵۵  
 ج ۵۸  
 ص ۵۵  
 ج ۵۹  
 ص ۵۵  
 ج ۶۰  
 ص ۵۵  
 ج ۶۱  
 ص ۵۵  
 ج ۶۲  
 ص ۵۵  
 ج ۶۳  
 ص ۵۵  
 ج ۶۴  
 ص ۵۵  
 ج ۶۵  
 ص ۵۵  
 ج ۶۶  
 ص ۵۵  
 ج ۶۷  
 ص ۵۵  
 ج ۶۸  
 ص ۵۵  
 ج ۶۹  
 ص ۵۵  
 ج ۷۰  
 ص ۵۵  
 ج ۷۱  
 ص ۵۵  
 ج ۷۲  
 ص ۵۵  
 ج ۷۳  
 ص ۵۵  
 ج ۷۴  
 ص ۵۵  
 ج ۷۵  
 ص ۵۵  
 ج ۷۶  
 ص ۵۵  
 ج ۷۷  
 ص ۵۵  
 ج ۷۸  
 ص ۵۵  
 ج ۷۹  
 ص ۵۵  
 ج ۸۰  
 ص ۵۵  
 ج ۸۱  
 ص ۵۵  
 ج ۸۲  
 ص ۵۵  
 ج ۸۳  
 ص ۵۵  
 ج ۸۴  
 ص ۵۵  
 ج ۸۵  
 ص ۵۵  
 ج ۸۶  
 ص ۵۵  
 ج ۸۷  
 ص ۵۵  
 ج ۸۸  
 ص ۵۵  
 ج ۸۹  
 ص ۵۵  
 ج ۹۰  
 ص ۵۵  
 ج ۹۱  
 ص ۵۵  
 ج ۹۲  
 ص ۵۵  
 ج ۹۳  
 ص ۵۵  
 ج ۹۴  
 ص ۵۵  
 ج ۹۵  
 ص ۵۵  
 ج ۹۶  
 ص ۵۵  
 ج ۹۷  
 ص ۵۵  
 ج ۹۸  
 ص ۵۵  
 ج ۹۹  
 ص ۵۵  
 ج ۱۰۰  
 ص ۵۵

ج ۱ ص ۵۵

عن ابی حنیفة رحمہ اللہ بلا کفو و بہ اخذ کثیر مشائخنا و قال شمس الائمة الرسی ہذا اقرب الی الناس  
 و قال القاضی الامام فخر الدین الفتوی علی قول الحسن فی زماننا قال فی العنایة و ہر البطلان  
 لدفع ضررہ العاد عن الاولیاء و لیس کل ولی یحسن المرافقة الی القاضی ولا کل قاض یعدل الیہ  
 و در ہامح الرموز گفتہ و ردی عن ابی حنیفة رحمہ اللہ بلا کفو و بہ اخذ کثیر مشائخنا کما فی المجلد  
 و علیہ الفتوی کما فی قاضیخان و در ابواب الکلام حاشیہ شرح و قاضیہ گفتہ قال قاضیخان ہو المتخالف للفتوی  
 فی زماننا فی الخلافتہ بہ کما یفتی الامام الرسی فی الکفایة و بہ اخذ اکثر المشائخ اہل امام  
 ابواللیث سمعندی اہم این مذہب بہت کہ عام طور پر نکاح سوائے کفو کے ناجائز بہت  
 و در فتاویٰ برہنہ گفتہ و بروایت امام حسن از امام اعظم رحمۃ اللہ تعالیٰ نکاح در غیر کفو  
 باطل است و ما خود اکثر اہمیت و علیہ الفتوی و در فتح القدیر فرمودہ و روایت الحسن عنہ ان  
 عقدت مع کفو ہا زوج غیرہ لا یصح و آخرت للفتوی ۱۴ و بعدہ انت عدم صحتہ المفتی بہ اص  
 و در بحر الرئی گفتہ ان المفتی بہ روایت الحسن عن الامام من عدم الاعتقاد و اصلا اذا کان ہما  
 ولی ثم یرس بہ قبل العقد فلا یغید الرضا بوجہ ۱۵ و نیز در ان بحر رائق ہماں بحر  
 در ابواب الاولیاء گفتہ و ردی عن الحسن عن الامام انہ اذا کان الزوج کفوا لعقد نکاح ہما و الا  
 علم ینقہ اصلا و فی المعراج معزیا الی قاضیخان و غیرہ و المتخالف للفتوی فی زماننا روایت الحسن  
 ولی الکافی و الذخیرۃ و بقول اخذ کثیر من المشائخ لانہ لیس کل قاض یعدل ولا کل ولی یحسن  
 المرافقة و یجوز بین یدیں القاضی مذلتہ فسد الباب بالقول بعدم الاعتقاد اصلا ۱۶ و نیز  
 در ہماں بحر رائق در فصل فیما یحل بہ المطلقہ ص ۲۴ فرمودہ و اما علی روایت الحسن المفتی  
 بہا فلا یجلبا العبد نفقۃ الکفارة ۱۷ و ہمدران صفحہ فرمودہ اما علی المفتی بہ فانہ لا یجوز ہما  
 الثالثی بالاتفاق لانہ نکاح فاسد کما مرح بہ فی الخانیۃ فیما اذا کان النکاح و شلتی فاسدا ۱۸  
 و فی الفتاویٰ المسببۃ المجلد الثانی من المجلدات السبع اذا زوجت البالغۃ لنفسہا من غیر  
 کفو لا یكون نکاحا علی ما بہ الفتوی و اللہ تعالیٰ اعلم ۱۹ و در جمہوی در بیان اقسام  
 فتح نکاح فرمودہ قولہ و بعدہ انکفاء یعنی علی قول من یقول بطلانہ و ہوا یصح فلا ینحتاج  
 الی حکم بفرقة ص ۲۲ کشور می و ہم چنین در بنیہ حاشیہ بدایہ مفصل بیان فرمودہ و در  
 فتاویٰ سعیدیات جلد اول فرمودہ و المتخالف للفتوی عدم صحتہ العقد اصلا لفساد الزمان و  
 علی ہذا علیہا یحرم تمکینہ کما یحرم علیہ و طہا ۲۰ و در فتاویٰ کالمیہ نیز فتویٰ بر عدم جواز

شرح بدین

عنه

جایز از عقد

بدرستی

خلافت

بہت

فتح القدیر

بحر رائق

بجوہرات

حدی

فتاویٰ سعیدیات

کالمیہ



مسند  
الشيخ  
العلامة  
الشيخ  
العلامة  
الشيخ  
العلامة  
الشيخ  
العلامة

نوشته و نیز در فتاوی کافوری فتوی بر عدم جواز نکاح بالغه بغیر رضای ولی در غیر  
کفور خود نوشته و اجماع چینی در تسان المحکام وقت اومی بغیاثیه فتوی بر عدم جواز اطلاق  
و در در مختار فرموده و یفتی فی غیر الکفو بعدم جواز اصل و هو المختار للفتوی لعدا الزمان  
فلا کل مطلقه ثلثا تحت طئه کفو بلا رضی ولی بعد مخرقة ایاه فلیحفظ احد و در طحاوی  
حاشیه و مختار فرموده قوله هو المختار للفتوی لالیس کل قاض یعدل ولا کل ولی یحسن المرافعة  
و الجنبین یدی القاضی بذله فسد الباب بالقول بعدم الاعتقاد اصلا بکراهته و در زیلعی  
شرح کنز نوشته و عن ابی حنیفه و ابی یوسف انه لا یجوز فی غیر الکف لان کثیرا من الاشیاء لا  
یکون اذنه با لوقوف (قوله و عن ابی حنیفه) و بنده روایه الحسن و هو قوله لان کثیرا من الاشیاء الخ  
ای و لیس کل ولی یحسن المرافعة و الخصومة و لا کل قاض یعدل و لیس الولی و عدل القاضی  
فقد یشک الفقه للفتوی علی ابواب المحکام و استثقال النفس الخصومات فیتقرر الفرز فکان منه  
و نعاله و یشی تعقیب عدم المفتی به بما اذا کان لها اولیا و احبها و لان عدم الرخصة انما کان  
على ما وجه به بنده الروایة و فعلا الفرز هم فانه قد یفرز لما ذکرنا الخ و و حاشیه شامی فرموده  
(قوله و یفتی فی غیر الکفو ما الخ) فیه بذلک لطلقة هم عوده الی قوله فنفذ نکاح الخ و لاجرم انما یعملوا  
ای بعدم جواز اصل و قد علمت ان لولی الذی اعراض الیها و الطاهره لا خلاف فی صحة العقد  
و ان هذا القول المفتی به قد افسد بغیر الکفو قوله بعدم جواز اصل و بنده روایه الحسن عن ابی حنیفه  
نه اذا کان ولی لم یرض به نفس العقد فلا یفید ارضا بعد به بحر و اما اذا لم یکن لها ولی فهو صحیح  
ناقد مطلقا اتفاقا کما یاتی لان وجه عدم الصحه علی بنده الروایة و فیه الفرز عن الاولیاء  
اما هی فقد رخصت باسقاط حقها - فتح - و قول البحر لم یرض به لیس بل لا یعمل اصلا فلا  
یلزم التفریح بعدم الرضا بل اسکوت منه لا یمکن رضا کما ذکرنا فلا بد حیثه لصحة العقد من  
رضا و هر سبب و علیه فلو سکت بعد ثم رض بعده لایفید فلیتأمل (قوله و هو المختار للفتوی) و  
قال شمس الائمة و هذا اقرب الی الاصل کذا فی البحر العلامة قاسم لانه لیس کل ولی یحسن  
المرافعة و الخصومة و نامل قاض یعدل و لیس الولی و عدل القاضی فقد یشک الفقه للفتوی  
على ابواب المحکام و استثقال النفس الخصومات فیتقرر الفرز فکان منه و نعاله فتح قوله  
فلیحفظ اقل فی المحققین شرح المکرمه الضمیفة و هذا الخ و یجب حفظه لکثرة وقوعه  
و قال الکمال لان الحمل فی الغالب یمکن غیر کفو و انتهی و باب الکفور و سفراتها نکاح

گفته اسی از آنکه تحت غیر الکفوء فلا ادلیا حتی الفسخ و هذا علی ما روایت امام علی علیه السلام  
 قال الحق فاسد و تقدم انهما المفتی بها - اقول القاسد و البطل فی النکاح واحد کما فی  
 روایان و فتح القدیر و غیرهما و نیز همین علامه شامی در جلد ثالث در کتاب الوقف نزد  
 قول شارح و کذا بعض الاولیاء المتساویین یثبت الاعم - امس کل کلام - فرموده یعنی  
 ان رمی بعض الاولیاء المتساویین بنکاح غیر الکفو قبل العقد و بعده کرمی الکف  
 لان حق الاعم امس ثبت لكل واحد من الاولیاء کلام و هذا علی ظاهر الروایة و اما علی ما  
 به فانکاح باطل عن رسله لثبوت الزمان کما تقدم فی باب الولی اصرح اسی ان تزوج بها  
 لنفسها بغير كف و باطل اذ اکان لها ولی لم یرمى به قبل العقد ولا یفید رضاه بعده اعم  
 و در فتاوی تنقیح حدیقه گفته اسکن فی امرأة عوبتة ابوها و اجدادها من اهل العلم -  
 و الصلاح و لزوجها المتوفی عنها مخرج یرید التزویج بها بلا رضایه و هو غیر کفوء من  
 کل وجه کيف الحكم فی ذلک - لا یجوز ایضا المعتقد لا یكون کفوا للجهة الاصلیة کما فی الخاتمة  
 فاذا نکحت بلا رضا و یسها فرق القاسمی بینهما بطلب الولی کما فی الذکر و غیره و هذا ظاهر الروایة  
 عن ائمتنا الثلاثة رضی الله تعالی عنهم فبقی احکام النکاح من الردة و الطلاق لکن  
 لروای عن الحسن عن ابی حنیفه راجع بطلان النکاح من غیر الکفوء به اخذ کثیر من مشائخنا قال حسن  
 الاثمة الاخری و هذا اقرب الی الاحتیاط فیس کل ولی یحس المرافعة و لا کل قاض یعدل و الا  
 سد باب التزویج من غیر کفوء قال الامام محمد الدین و انفتوی علی قول الحسن فی زماننا  
 قال فی البحر المفتی بحار و ایه الحسن عن الامام من عدم العقادة اصلا اذ اکان لها ولی لم یرض  
 به قبل فلا یفید الرضا بعده و اما تمکینها من الوطی فعلى المفتی به هو حرام کما یحرم علیه الوطی اعدم العقادة  
 و مقصود منه و در فتاوی خیریه فرموده در جواب سوال و هی مسئله من نکحت غیر کفوء بلا رضا  
 ادلیا بها و فیه اختلاف فتنی کثیر بعدم العقادة اصلا و هی روایت عن ابی حنیفه راجع فقی الموراج  
 حزبا الی قاضی خاں و غیره و المختار للفتوی فی زماننا روایت الحسن و فی الکافی و الذخیرة و بقول اخذ  
 کثیر من المشائخ لانه لم یس کل قاض یعدل و لا کل ولی یحس المرافعة و المجتوبین یدعی القاسمی بذکر  
 فی الباب بالقول بعدم الاعتقاد اصلا و قد کثرت علما من النقل فی هذه المسئلة فعلى  
 به و انکاح هو ثانی بعدم الاعتقاد الاول و اما علی ظاهر الروایة و ان کان للولی فسخ النکاح  
 فی ذلک یحتاج الی قضاء القاضی - تا ما ینکه فرموده و حیثما علم ان الفتوی علی روایت الحسن

نکاح

الایام

کامل بهر بابا بقا را شانی حسن و الله اعلم و در شرح گفته و روی من ابی حنیفه و ابی  
 یوسف مع انه لا يجوز فی الکفر و افذا المتاحرون بهله الروایة لفساد الزمان و احتیاطا هم  
 که نکاح بالغه در غیر کفو و سوائے رضائے ولی باطل گفته شود در شانی متعلق قوله و بنا علی الاول  
 و هو ظاهر الروایة مذکور است و بر این کثیر من المباح فقد اختلف الاقوال بکبر لکن علمت  
 ان الشانی اقرب الی الاحتیاط و هم چنین موسوی عبد الحمی قضا لکنهوی که زمانه او اکنون گذشته  
 و نیز در مجموع فتاوی خود گفته که نکاح بالغه بغیر رضائے ولی در غیر کفو باطل است و حاجت  
 به تفریق قاضی نمی افتد زن را احتیاطا است که با هر کس که نکاح کند بکند اما ازین عبارات که دیدیم  
 و شنیدیم یقین خواهی کرد که در عدم جواز نکاح زن بالغه بغیر رضائے ولی در غیر کفو بر روایت امام  
 حسن عتمة الله تعالى فتوی است و درین جا علمائے کرام بر ظاهر روایت عمل نکرده اند چنانچه بسیار  
 مواضع ظاهر روایت ترک شده و عمل بر روایت نداد و می شود بوجه آں امور که فقها در  
 کتب خود فرموده اند و این فقیر نیز آورده در رساله خود که این رساله از آن رساله طویل مختصر  
 کرده شد برائے سهولت ناظرین و اعانتة قویة و همچنین سدید اندر روایت امام حسن را در  
 سوال اگر گوی که نفوذ در جوانی مستثنی من است و بطلان آں نکاح روایت شرح  
 است و متن بر شرح مقدم باشد لان المتن موضوعه لاصل المذهب و مسائل ظاهر الروایة  
 در جواب اولایم که می که روایت لطان نکاح از ابتدا نیز در متن موجود است چنانکه در  
 شرح حقایق و اقل متن است و در مختصر الوقایع و تنویر الابصار نیز در متن مذکور است پس این  
 هم اصل مذهب قرریافت لسانی الشانی الجلد الاول ۹۵ المتن لا یدکر فیها الاصل المذهب  
 چنانکه در سوال نیز از چنین عبارت سند گرفته و ثانیا قویم ان المتن موضوعه النقل من  
 و مسائل ظاهر الروایة حکم غالبی لاکمل فانه کثیرا ما یدکر باب المتن مسائل خارجة عن اصل المتن  
 متیانسته لمساک الاثمة و لکنون ہی من تحریجات المباح المتقدمة من کثرة الخلفی  
 العشر فی باب البیاض و انه لیس مذهبنا لا مانع الا عظم و یکذا کثیرا ما یدکر دن مذهب صاحبیه  
 او کان را حجابی کافی بحث السجدة بالجبهة و الالف ثم اول ران قول الفقهاء رحمتهم الله تعالى  
 ما فی المتن مقدم علی ما فی الشرح و ما فی الشرح مقدم علی ما فی الفتاوی فاذا وجدت  
 مسئلة فی المتن الموضوعه النقل المذهب و وجد فلا تها فی الشرح اخذ ما فی المتن  
 و اذا وقعت المخی لفة بین الشرح و الفتاوی فعمل بالشرح لیس علی محضه الملافة



بل همیشه فی المسئلة اتنی لم توجد الصحيح الصریح فیما فی الطبقة المختاریه ای اذ ارجع الصحيح نحو  
 ذلک فیما فی شرح والفتاوی و لم یوجد ذلک فی المتن فمقدم فی الطبقة الادنی علی ما فی  
 الطبقة الاعلی كما قال العلامة اثالی فی مائتیه الدرد للمولی العلاشی صرح ان ما فی المتن  
 مقدم علی ما فی الشرح و ما فی الشرح مقدم علی ما فی الفتاوی لکن هذا عند التصحیح الصحيح  
 کل من القولین او عدم التصحیح اصلا - اذ ذکرت مسئلة فی المتن و لم یصرحوا بتصحیحها بل  
 صرحوا بتصحیح مقابلهما فقد افا و الحلاوة قاسم ترشح الثاني لانه تصحیح صریح و ما فی المتن  
 تصحیح التزانی و التصحیح الصحيح مقدم علی التصحیح الا تزامنی ای التزانی اما المتن ذکره الصحيح  
 ثم اقول ان المراد بالمتون لیس جمیع المتن بل المتن التبعی الفتا حذاق الاکتفاء المعرفین  
 بالعلم والزهد والفقه والنقطة فی الروایة کلاما امام القدری و الامام الکرمی و الحاکم  
 الشہید و ابن جعفر الطحاوی و من فی طبقتهم و الکتابان الکافی و المستفی للحاکم الشہید  
 و اخیان فی ظاہر الروایة لانها مختار من کتب ظاہر الروایة كما قال القائل شعر بمسحها بایم  
 زیادات باسیر ایس یج رار وایت ظاہر تو فی شعر فقلت مزید علیه بیت آخر - حد حاکم شہید  
 که کافی و متقی است بمسح چندی ازین همه داخل ایس نظریة فالاصل فی المطلق المتن  
 مصنفات یؤلفه الکلب و لکن المتأخرین لندرتها کثرت و الاکتفاء علی الوقایة و الکثرة و جمع  
 البحرین و مختصر القدری تم اشهرها ذکر و اقواها اعتمادا و الوقایة و الکثرة و مختصر القدری  
 و هی المراد بقولهم المتن الثلاثة و اذا اطلقوا المتن الاربعه فالمراد بهذه الثلاثة مع الجمع  
 او المختار و بعضهم اخرج المختصر حیث قبل شعر ان المتن عندنا از لبعة مصنفه لا کثره و قایم  
 جمع مختار سوال اگر بگوئی که بعضی شایخ فتوی بر ظاہر روایت فیز داده قایل بجز از کناح  
 بغیر کفود شده اند کما فی البحر الرائی پس غایت تحقیق کو اینقدر شد که بر هر دو قول  
 فتوی موجود است و در نیوقت رجوع بظاہر روایت معین باشد چنانکه در شانی  
 جلد ۲ ص ۵۲۵ مع مصری گفته جیتما وقع الترجیح و الخلاف کل من القولین فالرجوع  
 الی ظاہر الروایة اذ ما عداها لیس مذعبا لاصحابنا ام **اولا** در جواب میگویم  
 که بسیار جایها ظاہر روایت معزوک میگردد و عمل بر نوادر قراری یا بد وقت موجود  
 بودن یک سبب از شش باب اگر چه بظاہر ذکر آن اسباب در هر مقام باشد  
 اما اگر بخود کرده شود حقیقت امر و در آن ترک ظاہر روایت همان وجود وجهی از وجوه

شش باشد و الا ظاهر روایت را که مذہب ما است ترک بلا وجہ در لہو و لعب فی الدین است  
 و غلطی نیست کہ عہد اول از مذہب بلا باعث شد بدناماثر است پس بر کجا کہ ظاهر روایت متروک  
 شد و بوجہ سبب از اسباب است باشد الا نہ یکا سیاقی فیما ہو یاقی فی آخر الرسالۃ فاحسن  
 میسر بعد الامعان لانه یروی العطشال و یعطش الی الی ذلک عبارات العلماء لیرفع منہ  
 النظام فاقول الا تری فی مسئلۃ العشر فی العشر فی بحث الحیاض فان الفتاوی مملوۃ من اعتبار  
 و الفتوی علیہ مع انہ لیس مذہبا لصاحب الذہب و انما مذہبہ کما صرح بہ الامام نجاشی  
 فی مؤلفہ و قد ما اصحابنا ہوانہ لو کان الخوض ببحث لا یتحرک احد جوایزہ بتحرک الجانب  
 الاخر لا یتجسس لوقوع الخیاستہ فیہ و الا یتجسس و من لم یقنہ و ظن انہ مذہب صاحب  
 الذہب بقصر علیہ الامر فی ما صلا علیہ اصل شرعی معتمد علیہ قال فی کتب القدر قال ابو حنیفہ  
 فی ظاہر الروایۃ لیتبرکبر راسی المتبلی ان غلب علی ظنہ انہ ببحث فصل الخیاستہ الی الجانب  
 الاخر لایجوز الوضوء منہ و الا جہ - و عند اعتبارہ بالتحریک علی ما ہونہ کوز فی الکتاب  
 راسی الہدایۃ بالاشتغال او بالوضوء او بالید روایات و در اشباع و نفائیر زیر قاعدہ  
 ایمان در بارہ قبول کردن عام تخصیص را در ذیل قضای عند الامام الحنفی سید  
 حموی فرمودہ قال شمس الامتۃ المحلو اشی الحنفیات رجل کبیر یجوز ان یقتدی بہ فقال  
 شمسنا ان کان الحالف منطلو ما یرید ہمینہ فخلصنا من الظلم فتومی التخصیص یقتی بقول  
 الحنفیات انہ یجوز ام حک و در اینجا بوجہ تخرج و تنگی ظاہر روایت را ترک فرمودند و در  
 رد المختار در باب سجود سہو فرمودہ اقول لا یجب من کل الرجل کصاحب الہدایۃ  
 و فی ذیل ابن الہمام حیث عدل عن ظاہر الروایۃ لما فیہ من الحرج و صحیح الروایۃ الاخری للشیخ علی  
 الامتۃ فکم لمن تطیر الم انیز عبارات شامی در بادی النظر شکوک و ادھام نہ الخۃ ابر مقصد  
 بر دلی و ہندہ فقیر متعلق این عبارت در رسالہ راحتہ الافکار فی مسئلۃ الخیار خوب بود  
 تقریر لوشعۃ فلیراجع ثمہ و ظاہر بلکہ اظہر کہ در جائز گفتن نکاح بغير کفو و بلا رضائے ولی  
 چہ قدر حرج و تنگی می آید زیر کہ در جائزہ کہ نکاح بغير رضائے ولی در غیر کفو و واقع  
 شد و تلف مال و ضرر جان و الواح معاش و مقدمات و جنگ و جدال می شوند و  
 تا نہ در انما ہم مصالحت نمی گرد پس ضرر و عمل بظاہر روایت متروک باشد و بچیز  
 و سبب چہ در تعریف مصری ہر روایت متروک است نزد اکثر فقہاء و قال فی رد المختار

المعروف هو المباح أكبر مساجدها على المكلفين بهاد عبيد فتوى أكثر الفقهاء بحسن تقصير  
 التواني في الأحكام وظاهر المذهب انه كل كذا امير وقاص ليقه على اقامته الحمد واداه و  
 نماز اگر بجائے آئین مخفف آئین شد و گوید در ظاهر روایت نمازش نهاده که و و خلاصه  
 صحیح و نیست که نماز درست است لوجوده فی القرآن العظیم **و لا ایستین البیت الحرام**  
 پس در اینجا ظاهر روایت متروک است چنانچه در صلوٰة مسعودی نوشته و نیز اگر  
 واقف برائی که اعمی شبی وقف خریدن آن شبی نباید اما فتوی اکتول بر آنست که  
 خریدن شاید از برای آنکه خلق از خیرات کردن غافل شده اند بصلوة مسعودی  
 و تکرار جماعت در ظاهر روایت مکرره است و نزد ابی یوسف و یحیی بن یحیی و یحیی بن  
 و در طهارت آب مستعمل فتوی بر قول امام محمد صاحب است نه بر آنکه نزد امام صاحب  
 آب مستعمل نجس غلیظ است مثل شراب و نزد امام ابی یوسف مثل بولی شاة و نجاست  
 خفیفه است و نزد امام محمد رم مثل سرکه و اسرار است و مسلم بنی شاة و المسار  
 المستعمل فی الابدان و فهو کالمخمر عند النعمان و کبوال و الشاة عن الشاة فی ذکا و الخمر عن الشاة  
 و الفتوی علی قول الربانی ای امام محمد ۷ - و در اجاره فاسده در سکونت اول ماه  
 ثمانی ظاهر روایت متروک است چنانچه در هدایه بعنفه ۳۰۰ نوشته و در غسل میت در  
 ظاهر روایت استعمال پنبه نادرست است و در روایت نوادر درست است و استعمال  
 بر روایت نوادر است قاضی خاں در جلد اول در باب غسل میت فرموده و لیست فی غسل  
 المیت استعمال القطن فی الروایات الظاهرة و عن ابی حنیفه رحم الله یعمل القطن المخرج  
 فی مخزیه و کذا و بعضهم قالوا یعمل فی صحاح اذنیه البیضا ۴ و نیز ظاهر روایت متروک  
 و تیکه مخالف باشد با حکایت اجماع و در شامی جلد اول مش ۳ طبع مصره کورست  
 بترک ظاهر الروایة بخلافه حکایت اجماع بلکه حدیث مرفوع اگر مخالف اجماع باشد  
 بم ترک کرده شود و در شامی جلد اول مصری ۲۶۳ فرموده و اذا الفق الناس علی  
 ترک العمل بالحدیث المرفوع لایجوز العمل به لانه دلیل ضعیف و این اجماع اگر چه فقها  
 اجماع اما مال مذموب ما باشد چنانچه این امر در اصول فقه مبرهن گردید که اگر نمازش  
 در میان مسئله فقه و حدیث شریف آید عمل بر فقه باشد و نیز ظاهر روایت بقول  
 مشایخ وقت موجودن سبب از اسباب ستم ترک شود و در شامی جلد دوم ۵۵۵ فرموده

مساجد

مساجد

مساجد

مساجد

مساجد

مساجد

مساجد



تترك ظاهر الرواية بقول المشايخ ونیز اگر روایتی را علمای کبار برای فتوی دادن اختیار  
 کرده باشند آن رعایت بر ظاهر روایت ترجیح دارد در شامی جلد دوم ص ۳۵ و ص ۳۶ فرموده  
 الرواية المختارة للفتوى مرجح على ظاهر الرواية پس ظاهر روایت بمقابل روایت مختاره  
 للفتوى چنانچه روایت نوادر در علم جواز این نکاح پسند کرده شده برائے فتوی  
 است مگر در جرح شد و این خود ظاهر است که حکم دادن بر روایت موجود خلاف  
 اجماع است پس درین زمانه قول کردن بالعقد لکاح بالغه در غیر کفول بغير ضمان  
 دلی عملا علی ظاهر الروایه قول مرجوح و خلاف اجماع باشد در شامی جلد ۴ ص ۳۴ نوشته  
 احکم والفتیایا به مرجوح خلاف اجماع - بلکه مرجوح منسوخ است در شامی جلد اول  
 ص ۱۵ کلام ص ۱۵ است المرجوح منسوخ ۴۱ بلکه گاهی فتوای علمای کبار اگر چه  
 متأخرین باشند مخالف اکثر اربعه و جمهور صحابه و تابعین نیز آید فضلا عن ظاهر الروایه  
 در شامی جلد دوم ص ۹۲ در باب عدت فرموده ناقلا عن الفتح وفي الفتح ان فتوی  
 المتأخرين مخالف للأكمة الاربعه و جمهور الصحابة و التابعين الخ و ظاهر روایت به سبب  
 تأخیر ناهم می شود و در شامی جلد پنجم نوشته ص ۱۴۴ تترك ظاهر الرواية لتغير الزمان  
 و تغيروا و الدرر جلد اول ص ۲۲ نوشته لا ترجح ظاهر الرواية ان اختلفت الفتاوى  
 اذا كان الاختلاف اختلاف عصره در شامی جلد ۲ ص ۵۹ فرموده ترجح الظاهر من الرواية  
 عند اختلاف الفتوى مقیده باذا لم يكن الاختلاف اختلاف عصر و زمان و اگر بر تویک  
 مخالف ظاهر مذهب است مرجح ترجیح موجود باشد آنوقت از ظاهر مذهب عدول  
 کرده میشود - شامی جلد اول ص ۳۵ و دهمی و نیز برای بهتر ترجیح عمل بر قول لای  
 مذهب امام صاحب لازم نیست بلکه ایشان گاهی مذهب امام صاحب را ترک  
 کرده بر فوف و فتوی دهند شامی و تویک فوفیت و حرج باشد خروج  
 از اصل مذهب درست باشد در شامی جلد پنجم ص ۳۶ مذکور است الضرورة  
 تخرج المخرج عن اصل المذهب و نیز تویک معصم باشد و مخالف ظاهر روایت باشد  
 بر فتوی و این درست باشد و لحاظی علی الدرر ص ۱۰۱ اول مذکور است قال الاول  
 بالبطان الاثار بخلاف ظاهر الرواية اذا لم یصح احد و نیز ترک مذهب برائے قضا  
 جیل درست است لحاظی علی الدرر ص ۱۵۱ و در جواز قضاء علی الغائب

تبع

پیش

تبع

شامی

حق و در

شامی

شامی

شامی

ص ۱۵۱

و لغائب بوقت ضرورت و تنگی در بسیار مقام ظاهر روایت متروک شده چنانچه در سایر  
 راجحه الافکار فی مسئله اخبار مبسوطه مفصل بیان کردم و در شانی جلد چهارم صفح ۴۱۴ و زیر  
 بحث و یا فخذ القاضی کالمفتی الم تفریح باین معنی کرده که مقلدان را عمل بفتوای علمای  
 مرجعین باید کرد فتوای ایشان موافق قول امام اسی مذنب امام باشد یا مخالف براتباع  
 آن مسئله ضرور است که مشایخ ترجیح آن کرده باشند حیث قال علی ان الاصح عنوان  
 المجتهد فی المذهب من المشایخ الذین هم اصحاب الترجیح لایزید الا فیه بقول الامام علی  
 الاطلاق بل علیه النظر فی الدلیل و ترجیح ما رجح عنده و دلیل کجاست ترجیح ما رجح و اعتماد  
 کما لو افتوا فی صیاهم کما حققه الشایخ فی اول الکتاب نقلا عن العلامة قاسم دیالی قریبا عن  
 الملقط انه لا یمکن مجتهد فعلیه تقلیدهم و اتباع رایهم فاذا قلنا لا یمکن تقلیدهم  
 فی فتاوی این الشیخی لا یجوز عن قول الامام الا

اذا صرح احد من المشایخ بان الفتوی علی قول غیره و بهذا اسقطنا بحثه

فی البحر من ان علینا الا فاء بقول الامام و ان الفتی المشایخ بخلافه و قد اعترضه محشیه البحر علی  
 بما معناه ان المفتی حقیقه هو المجتهد و اما غیره فذاتل لقول المجتهد فیکف بحسب علینا الا فاء  
 بقول الامام و ان الفتی المشایخ بخلافه و نحن انما نمکن لتواضعهم لا غیر ام قولی بل المقلد من  
 خالف معتبه مذنبه لاینفذ حکم ام اسی الذی اعتمد مشایخ المذهب سواد و ائق قول  
 الامام او خالفه کما قررناه آنفا ام قالوا وجب الا ان اتباع ما القفوا علی ترجیمه او کان ظاهر  
 و قول الامام و نحو ذلک من مقتضیات الترجیح التي ذکرنا فی اول الکتاب ام و  
 شانی طبع خور و صفح ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰  
 در بعض مسائل ترک روایت ظاهره فرموده و در بابت مسائل در مذنب با احسان فتوی  
 بر قول امام نه فر صاحب است چنانچه در شانی نظم ابیات مذکور است بحمد الله العظیم  
 التوج لکمی و الصلاه علی العلامة و لجد فلا یفتی بانه زفره سوی مورثین قسیمه کلام  
 و نیز اگر در یک مسئله علت آن بیان کرده شود و بر دیگر مسئله خلاف آن ذکر علت  
 نباشد پس مسئله معلل ترجیح یا بد بر مخالف خود اگر آن مخالف ظاهر روایت باشد چنانچه  
 درین مسئله که عدم جواز نکاح بوجه فساد مانده است چنانچه قبل ازین بیان شد در شانی

راجه الافکار  
 فی مسئله اخبار  
 مبسوطه  
 مفصل  
 بیان  
 کردم  
 و در  
 شانی  
 جلد  
 چهارم  
 صفح  
 ۴۱۴  
 و زیر  
 بحث  
 و یا  
 فخذ  
 القاضی  
 کالمفتی  
 الم  
 تفریح  
 باین  
 معنی  
 کرده  
 که  
 مقلدان  
 را  
 عمل  
 بفتوای  
 علمای  
 مرجعین  
 باید  
 کرد  
 فتوای  
 ایشان  
 موافق  
 قول  
 امام  
 اسی  
 مذنب  
 امام  
 باشد  
 یا  
 مخالف  
 براتباع  
 آن  
 مسئله  
 ضرور  
 است  
 که  
 مشایخ  
 ترجیح  
 آن  
 کرده  
 باشند  
 حیث  
 قال  
 علی  
 ان  
 الاصح  
 عنوان  
 المجتهد  
 فی  
 المذهب  
 من  
 المشایخ  
 الذین  
 هم  
 اصحاب  
 الترجیح  
 لایزید  
 الا  
 فیه  
 بقول  
 الامام  
 علی  
 الاطلاق  
 بل  
 علیه  
 النظر  
 فی  
 الدلیل  
 و  
 ترجیح  
 ما  
 رجح  
 عنده  
 و  
 دلیل  
 کجاست  
 ترجیح  
 ما  
 رجح  
 و  
 اعتماد  
 کما  
 لو  
 افتوا  
 فی  
 صیاهم  
 کما  
 حققه  
 الشایخ  
 فی  
 اول  
 الکتاب  
 نقلا  
 عن  
 العلامة  
 قاسم  
 دیالی  
 قریبا  
 عن  
 الملقط  
 انه  
 لا  
 یمکن  
 مجتهد  
 فعلیه  
 تقلیدهم  
 و  
 اتباع  
 رایهم  
 فاذا  
 قلنا  
 لا  
 یمکن  
 تقلیدهم  
 فی  
 فتاوی  
 این  
 الشیخی  
 لا  
 یجوز  
 عن  
 قول  
 الامام  
 الا

شیخ  
 شانی

ماہ فرمودہ و کہ الوعلو امد ہما وول الاخر کان التعلیل و جیبا للمعلل ام و در تفسیر

حاشیہ ص ۱۴ فرمودہ التعلیل دلیل الترجیح و در حاشیہ ۲ دریں فتاویٰ فرمودہ و ترجیح الدلیل

کا تفسیر الفریح ام این چند جمله با ہم متناسب برائی اثبات ترجیح رعایت لادانہ و متناسب

شدہ و بعد الحمد فلا تعارض و الا تضاد بین ترک ظاہر الروایت و اخذ مخالفها لکون لافذ

معللہ بفساد الزمان و نیز باحوال مردمان ہمیں سخن ادنیٰ فارقی و اوجه است کہ چنین

کفاح را باطل گوئیم و در شامی جلد اول ص ۵۵ فرمودہ فان قلت قد یجوز ان یقال لا یلزم ترجیح و قد

یجوز ان لا یجوز قلت یعمل بمثل ما عملوا من اعتبار الخیر العرف و احوال الناس و ما یجوز

حقوق و ما ظہر علیہ التعلل و ما قوی و جمیعہ المردین مسئلہ تعال مردمان عوام و خواص کہ

نمائے زمان اند از قدیم الایام ہمیں است کہ نکاح بغیر کفو را بلا رضائے ولی جائز

نمی گویند و ہمیش ہم قوی است کہ رفع فساد زمانہ باین صورت می گردد این ہمہ مقامات

کہ بیان شدند ظاہر روایت در اینها محض متروک است و دیگر قواعد وضو البطل کہ بیان

کردیم بہ سبب اینها در بسیار موضح ترک خواہ شد برائے مصنف کہ متصرف باوصاف

خیر انا و صاف باشد ہمیں قدر کافی اند و برائے معاند و ضدی و تاثیر نیز ناکافی بعض

مسوولان بر ظاہر روایت انیقہ را صراحتی کنند کہ مقابل آنرا خیال نمی کنند و انیقہ را قصلب

در مذسب می نامند اول اینکه این دعوائی ایشان محض نہ بانی و سانی باشد خود در

این مسائل کہ مذکور شدند ایشان خود و عمل بر ترک ظاہر روایت می کنند زیرا کہ صواب ہے

عمل بجلالت ظاہر روایت ایشان را صریح عمل نیست دوم اینکه اگر بالفرض امر را بر

یافتہ شود حکم ایشان مردود شود چنانکہ در عبارت نہائے سابقہ دیدی و شنیدی کہ در

شامی جلد ۲ ص ۳۴۹ فرمودہ اما المتقدم المحقق فلا یقتضی الا بما علیہ العمل و الفتویٰ و

دشمن شیخ ما جھوہ و جھوہ کہ لایا فتوای حیاتیم نمی بینی کہ علامہ شبلی یا صاحب ہدایہ یا

دیگر فقہاء مصنفین کہ فتویٰ بر ترک کردن ظاہر روایت داده اند اگر اکنون زندہ بودند

و ما را بر ترک ظاہر روایت حکم دادندے ہر ما تسلیم حکم ایشان ضرور بودے پس

ما را آچنانا بعد حیثیات ایشان بر فتوای ایشان عمل ضرورت سوال کسی کہ

از علما سے زمانہ ظاہر روایت را ترک نمی کند تمسک او نیز با اکابر فقہاء و اعظم علماء و

نبیست و نیز از خود نمی گوید بکہ عبارات فقہاء پیش می کند چنانچہ در بحر رائق

تفسیر

بہ

شیخ

بحر



بحث طویل و عریض ثابت نموده و فرموده ان علیا الاقوال الامام و ان فتنی المک  
 بخلافه **جواب** به شک صاحب بحر فرموده اما نقلی که کبار از اسلیم کردند  
 چنانچه علامه ایام خیر الدین ربلی در مشبه بکمر را نقل کرده فرموده علامه شامی حکایت  
 این در رد مختار ذکر کرده چنانچه با کل متصل این عبارت فرموده و قد اعترفت بحقیقه  
 الخیر الزل بسامعاه ان المتقی حقیقه هو المجتهد و اما غیره فاعقل انقول المجتهد کیف یکب  
 عین الاقوال الامام و ان فتنی المک شرح بخلافه و من انما حکمی فتوا هم لا غیر ام باز وجود  
 این هم بکرم صاحب بحر بسیار موضوع مخالف از ظاهر روایت فتوی داده اند چنانچه مشتبه  
 نموده از خرد و بیان میکنند قضا علی باغائب و لکن ثابت بظاهر روایت و ظاهر مذکور  
 نیست اما در چند مواضع درست است چنانچه صاحب در مختار و کمال ذکر فرموده در کتاب  
 القضاء ص ۲۵۳ ولی البحر و المعنی ان القضا علی المسخر لا يجوز الاضطرار و سی فی خمس  
 سائل (۱) استثنای بالخیار فتواری (۲) استثنای المکفول (۳) علف لیوفیه الیه و تعقیب  
 الدائن (۴) جعل امرت بیدها ان لم تقبل لفتقتها تنبیهت (۵) النبی مستأذنه و اری  
 الخیم فالتاخذون ان القاضی یجب و کیلا فی الكل و هو قول الشافعی فانیه قلت و  
 نقل شرح الوصایا نیزه عن شرح ادب القاضی ان قول الكل الخ این تخم صورت شام  
 است هر معنی را در هر منوی که باشد اگر در بحر را نقل تلاش شود اینچنین بسیار سائل  
 که در ان ظاهر روایت را اثر فرموده و شامی میگویم که اگر فتوا می باشد بخلاف  
 قول امام باشد سوائه سوائه مل سته که در رساله عربی فی آئینه به شک بر ما واجب گردد  
 عمل بقول امام پس عبارت بحر را بر این معنی حمل کردن نیز درست باشد **سوال**  
 به شک تسلیم کردم اما تعجب در این سخن پیدا می گردد که صاحب بحر خود از فتوی دادن  
 بخلاف ظاهر روایت در بحر را نقلی بچند جا منع فرموده باز خود چه اجالات آن حکم داده  
**جواب** و پیش خود در این عبارت مذکور است الاضطرار و اما پس مطلب صاف  
 این شد که تا وقتیکه ضرورت و تنگی و هر چه میباشد عمل بر ظاهر روایت کند و بر مخالف  
 او اعتماد نکند اما بوقت ضرورت عمل بر مخالف ظاهر روایت کند چنانکه علمای  
 مرجعین بابی فتوی داده اند و هم چنین در فتاوی سراجیه و بعض دیگر کتب که نوشته  
 که بجز ظاهر روایت فتوی جز نیست با اثر در همان کتب و بسیار سائل مخالف ظاهر

کمال  
 در مختار

انصاف  
 شرح ادب  
 القاضی

کمال

رد این فتوی داده اند ایشانرا پیش آمده باشد سبب از اسباب شش پس همین نکته  
 و بر سر در همه کتب ملحوظ دارند که بلا ضرورت عدول از ظاهر روایت درست نیست  
 اما بوقت ضرورت درست است زیرا که مواضع ضرورت از مذاهب مستثنی اند از ضرورات  
 پنج المخلوبات و تعرف ضرورت که صاحب جموسی در غرر العیون فرموده قال ضرورة  
 بلوغه هذا ان لم يتناول الممنوع مطلقا او قارب الهلاك یعنی ضرورت ان نیست  
 که اگر امرناها اثر رسانند هلاک باشد یا قریب هلاک می شود این تعریف برای  
 فرد کامل ضرورت است و فرد قاصر ضرورت که بر سبب و هرج هم گفته می شود پس فقط ضرورت  
 در قول فقهاء در عمل کردن بجلای ظاهر روایت عام است فرد کامل و قاصر اکمالا  
 یخفى على من طالع کتب الفقه و امثله افراد قاصر را در دیگر رساله که نامش راجحه  
 الانکار فی مسئله انخیار است بتفصیل بیان کرده ام فلیرجع الیهما پس اکنون در عبارات  
 فقهاء که باهم متافره می نمودند تطبیق و توفیق بدست آمده و نخواهد کرد اینرا مگر مبارک  
 یا ناظم و محامل و محاورات علماء تحت غفلت غرض که این چنین مسائل بسیار اند که بجلای  
 ظاهر روایت مفتی بجا و محمول اند استقصائی آنها باعث طول و طویل باشد کسی که  
 هر وقت به هر جا نظر خود بر ظاهر روایت دارد و بر آن جامد و مصر گردد و غلات آنرا محمل نداند  
 و میروی مشایخ مجتهدین نمی کند آن عالم مغرور و مکور است و نقصان اواز  
 نفع زیاده گردد فقط عادت مردمان و رواج دعوت ایشان در بعضی جا باعث تحریک  
 ظاهر روایت میگردد اگر چه از کسی امام و مجتهد نفس و تصریح فیاده باشد و بجای که نفس  
 هم بجلای ظاهر روایت موجود باشد چنانکه این مسئله عدم جواز نکاح بالغه در غیر  
 کفو بغیر رضای ولی که کثیر المتحداد لغوس فقهاء موجود اند کما تری پس عمل برو  
 متعین گردد علامه شافعی فاضل سماعی در کتاب نشر العرف فی بناء بعض الاحکام علی الایمان  
 بسیار مسائل این چنین ذکر کرده که در آنها ظاهر روایت منزوک است سوائی آن موافق که  
 ماورین رساله عیالو بیان نمودیم کما قلل و کذا قولهم المختار فی زماننا قول بالافاضل فی المراجعة  
 المحاملة و الوقف لکان الفهره و البیوی و افقی کثیر منهم بقول محمد بسقوط الخففة اذا اخر  
 طلب التمسک شهرا دفعا للضرورة عن المشتري ویروایت الحسن بان الحرة البالغة العاقلة لو حلت  
 نفسها من غیر کفو لا یصح لفساد الزمان ثم قال بعد سوق الدلائل و العبارات علی تب

منه العیون

منه العیون

منه العیون

منه العیون

منه العیون

بالیقین العرف و عادات الناس بخلاف ظاهر الروایات فیهذا کلاما و امثال لاول و فحتم علی ان المفتی  
 لیس را محمود علی المنقول فی کتب ظاهر الروایة من غیر مراعاة الزمان و احصاءه و الا یصبح حقوقا کثیرة  
 و یکون ضرره اعظم من نفعه - ثم قال فیه ص ۱۰۲ و بقولهما ماخذ لانه یلزم علی قول الامام فی زماننا  
 حصول ضرر عظیم علی جهة الاوقات و غیره لا یقول به احد الم و در فتاوی تنقیح عاصیه گفته  
 بحسب الحكم بالعرف و ان خالف ظاهر المذهب ج ۱ ص ۵۵ خلاصه اینکه حکم بعمل  
 بهر جا و بهر زمان و بهر امر موقوف بر ظاهر روایت داشتن خلافت تحقیق است و بهر شش  
 رجوع ظاهر روایت متروک گردد بعضی وجوه را من در نظم آوردم نظم قول اصحاب بود  
 میقول امام حالیشان بجهت ضعف دلیل و بهم ناچار یا تعال باخلاف زمان یعنی مذهب  
 صاحب امام صاحب را بر مذهب امام صاحب بر حمت الله علیه ترجیح باشد بوجه ضعف دلیل  
 امام صاحب باوجه لا بدی و پریشانی و هرج و مرج و ضرورت یا تعال مردمان بخلاف اندیش  
 اختلاف زمانه - شامی مفصله فحتم و بلوی در رب سر سعادته و جبر و نکر دانند ترا  
 ظاهر روایت زیرا که گاهی ضعیف هم می باشد و در زمانه فیض کاشانه امام صاحب علیه  
 علیه فقر و انساب و کفر و چندال کثیر نبود و مشور و شعب و فساد نمی شد مردمان را در حاصل کردن  
 دینت و اسلام شوق کمال بود و رابطه نکاح بصلحاء و اتقیائی کردند اگر چه همسر در قبیلگی بود  
 بنابراین امام صاحب رج بظاهر روایت حکم بجواز نکاح و نفوذ آن داده امر فسخ را موقوف بر اول  
 زن مذبوده بعده که فساد زمانه کثیر شد و فقر و تکبر و نسب و قبیل و کفر و زیاده رواج یافت  
 و معهود روایت امام حسن رحمت الله تعالی که شاگرد امام صاحب است و از امام صاحب  
 روایت میکند نیز موجود پس مشایخ متاخرین بر جهت رفع نزاع و دفع فساد حکم بعدم جواز  
 اسلام داد زیرا که ایشان می دانستند که حکم امام صاحب بجواز مبنی بر زمانه خود که خیریت  
 آن به بشارت نجر صادق صلی الله علیه و سلم ثابت است که آن زمانه تابعین بود چه  
 اگر امام خود در زمانه مشایخ متاخرین موجود بود و حال زمانه دیده حکم بعدم جواز آن  
 را صادر می دانند لان الحكم بتغییر بتغییر الزمان تنقیح عاصیه ج ۱ ص ۵۵ الهذه الاختلاف بین  
 ظاهر الروایة و لو ادعوا بین بعض المشایخ المتقدمین و المتأخرین ناشی عن اختلاف  
 عصر و احوال لاسن اختلاف جهة و یرهان فلذا اقیه و اهذه الروایة بالانسان بالزمان بان  
 قالوا ان الفتوی علی قول الحسن فی زماننا - و ان الفتوی علی روایة الامام حسن لفساد الزمان

تنقیح عاصیه

تنقیح عاصیه

تنقیح عاصیه

که رایت انفسهم تیمار مضیت فلا تضادم ولا تعارض بین ظاهر الروایة المجوزة وادوارها  
 البطلان اصلا لكون الجواز في زمان وعدم الجواز في زمان آخر فاليهم وكن من اثبات كبري المتصلين  
 وان كان من المتعصبين فان من العلماء من شدد في ذلكا حتى اوصل الانكار الى حد الكفارة  
 ليس له وجه سوى العصبية اذا امتنع الانظار **والان** ظهر ان الجواب عن او شكالي  
 بان قال في الخلاصة والمجهر ان كثيرا من المشايخ اقتصروا بظاهر الرواية حيث اقتصروا بالعقائد المتكاثرة  
 بغير كفور من دون رضا المولى فقد اختلف الاتمام وصارت المسئلة اجماعية بين صحابنا  
 هي امتناع التمسك بالعمل على ظاهر الرواية مع فساد الزمان مخالفا للاجماع وما خالف الاجماع  
 لا يورث شبهة كما في الثاني الجملتين الثاني فانك لا تحفي عليك ان هذه المتقرر الميز  
 حصل التوفيق بين الروايتين لان فيه اجمال الروايتين بسبب الزمان والتوفيق اقدم  
 من الترجيح والاعمال اعلم من الالتمال كذا في الفتاوى من تنقيح المحامد ج ۲ ص ۸۵ فلا  
 يمكنك القول بالتعارض بينهما لان التعارض يقتضي المساواة وهي ههنا منتفية بوجوه الترجيح  
 في زمان فانه قال في تنقيح الفتاوى المحامد ص ۱۹۰ المتعلق بمل الترجيح ثم قال فيه ص ۱۹۱  
 و ترجيح الدليل كالترجيح الصريح **۴۱ و اقول** ثانيا ظاهرا روايت بالكلية يسجد ترك  
 نكاحه بل بظاهر ديدني شود که ترك شده اما في الواقع بر قول ما صاحب که آن  
 قول ضروري باشد عمل نمی شود متروک قول ضروري باشد نه ضروري و مال ای هم  
 همان شش وجود باشند چنانچه در عبارت عربی مفصل می آید جواب سوال دوم  
 دلی زن بالغ یا ن بالغه سید زادی باشد یا غیر سید زادی باشد اگر راضی باشد  
 نکاحش بغير كفور درست گردد اما دلی وزن بالغه گن همگارشوند زیرا که حق مکافات  
 مرکب است از حق شرع و حق اویا و حق اویا و انیت که در نکاح بغير كفور مساوی نمی  
 آید معاونک باشد و حق شرع انیت که از نکاح بغير كفور در احادیث نبویه نمی آید  
 چنانچه احادیث بیان می شوند از فتح القدير قال النبي صلى الله عليه وسلم لا لايزوج  
 العنسا الا الما و لا يزوجن الا من الا كفارة قال البغوي انه حسن وقال الحافظ ابن  
 حجر انه بهند الاست حسن **و عن** عمر بن الخطاب لا يصح فزوج زوات الاحساب  
 الا من الا كفارة رواه الامام محمد في آلائه عن ابی حنيفة **و عن** عائشة رضيها عن الله  
 انكم الا كفارة و باز فرمود صاحب فتح انها منية عن تزويجها نفسها بغير كفور ما في بائنة و زنها



باز گفت و متضمن الاطراف الشی ذکرنا العا الوجوب یعنی وجوب نکاح الا کما عا ام و ظاهر است که هرگاه پدر یا  
 زن بر زن که بالغه باشد واجب است که نکاح در کفو کند پس خلاف آن گناه و خدا بدست  
 در شامی جلد اول مهری ص ۳۲ گفته که بنی رسول الله صلی الله علیه و سلم ولالت برکرا هست  
 تحریمی می کند و معلوم است که در حفاظت انساب تاکید مزید وارد شده خصوصاً در نسبت  
 کرام که ایشان را از دخول در دیگر نسبه مانعت وارد است و بر سمانا نیز لازم است که کسی  
 که دعوی سیادت کند اگر از قبیل معروف نباشد از سلسله طلبه زیر که آن بر مردمان عزت  
 و توقیر خود را واجب می کند لهذا از او مطالبه دلیل ضروری است و تا که مردمان انساب کمال کردن  
 سید زادی اجتناب کند فعلمه ابن حجر البیہقی فی تالیفه در نکاح بغیر کفو اگر چه برضای  
 ولی باشد اختلاط و عدم امتیاز در انساب فی امید و باعث عار و تنگدستی و ارشام  
 پس مانند گان نمی باشد پس جائز هم شد و گناه هم زار اگر چه استر ج ۱۰۰

بخفی و اگر زن نامالوله را ولی در غیر کفو نکاح دهد ولی پدر است یا جد پس اگر ایشان بدین میری  
 از راه بیباکی و فسق معروف نباشند نکاح درست است و اگر پدر یا جد فسق در بدتمیزی از راه  
 بیباکی و فسق معروف باشند نکاح هرگز صحیح نباشد با اتفاق در امام صاحب و صاحبین و همچنین  
 با اتفاق نکاح صحیح نباشد اگر پدر یا جد مست و بیوش بودند یا نکاح دادند صغیره را با فاسق  
 یا مرد مشریر یا با آن مرد محتاج که بر هر و لفق دادن قدرت ندارد یا با آن مرد نکاح داد که پیشه  
 ذلیل میکرد چنانچه مذکور و کفش دور و بالنده نکاحش صحیح نخواهد شد به سبب ظاهر شدن  
 بدتمیزی او و آن شفقت که در همی و ظنی بود اکنون محاربه نخواهد کرد زیرا که حماقت او واضح  
 است و گمان شفقت زائل شد و اگر صغیره را نکاح دادند در غیر کفو سوائے پدر و جد مثلاً یا  
 صغیره یا اولاد آن برادر یا عم آن صغیره نکاح با نکل درست نباشد و آنکه در شروع وقتی که در باره نکاح  
 صغیره و صغیره گفته که غیر اب یا جد نکاح ایشان ثبت در غیر کفو تا ایشان را بعد بلوغ اختیار نکنند  
 نکاح می رسد این هم غلطی است هرگز صحیح نباشد همچنین در فتح القدر و غایة البیان نوشته دهم  
 چنین خبر داده است بر دهم او علامه ابن کمال و محقق تفسیرانی در تلویح در بحث عوارض و  
 ذکر آن لایو بعد از روایت اصلا و جواب قهستانی از طرف امام صدر الشریعه بعد فی حدیث کمالی  
 به ایشان و آنکه حکم صغیره باشد در این مسائل همان حکم که در صغیره نابالغ نیز باشد و الله  
 تعالی اعلم

الحق علی الامام صدر الشریعه

**مسئله مالم ملکہ** اگر کسی نے باغ و سوائے نفاشے ولی در غیر کفو نہ نکاح کرد ولی اور تفریق تا و نش

و نه زن خود از اول مرد بعد از آنکه اولاد نزن از بی مرد پیدا شد آیا انکوں بموجب ظاهر روایت

ولی را اعراض می رسد یا نه و بصورت معایت یا محسن که همان مفتی بجای است حکم بطلان کفو داده بخلاف

و اقراض دل آن نفع خود جدا شود درست باشد یا نه **ببینوا تجربوا - الجواب**

مسئله دیگر کف در زن دو موجدائی می شود اما بر ظاهر روایت قدس است ولی زن یا سکوت کرد یا نه و اگر تفریق اگر

ممنوع بعد از آنکه و لا و حق آنرا ساقط کند زیرا که سقوط حق او سکوت تا ولادت بود و آن یا فتنه نشود و اگر سکوت کنی

که طلاق شد انکوں بر سر آن طلاق را اقرار می کند و در بر اگر در تربیت و له و خلیه آید و همین معمول است مگر

قول شیخ ماسلم بعد ولادت نیز ولی زن اعراض کرده تفریق کردن می تواند در احوال محکم ماضیه شوقایه

نوشته و له ای لولی الاعراض ای فسخ النکاح بقضاء القاضی ان طال الزمان مالم تلد منطی

ما فی الکفایة و قاضی خان فی المبسوط ان له ذلک وان ولدت اولاد اهر و در مالگیری

گفته و اما اذا ولدت منه فلیس للاولاد حق الفسخ لکن ذکر فی مبسوط شیخ الاسلام حق

الفسخ بعد الولادة اهر و بر حاشیه زبیدی علامه فساب الدین شلبی نوشته و هن شیخ الاسلام ان له

التفریق بعد الولادة الفنا اهر کمال و از جانب شیخ الاسلام جواب غلط تربیت ابرای شد که طحاوی ذکر

کرده در حاشیه درخت رخا که فرموده (قولی) لئلا یضیع الولد ای لعدم من یربیه کذا فی الفسخ

و فی ان الولد ثابت بالنسب عن عقد صحیح علی اصل المذهب لنفقة علی بیله و در عدم

تفریق زوجین مقصود همین بود که تربیت اولاد فسخ نکند و پس بگواه که نفقه بر پدرش شد و خلج را بر اصل مذهب

برای تربیت اولاد جایز داشته شد انکوں اتفاق و اتحاد مرد و زن با ضرورت نیست ضرورت نفقه بود و حاصل

شد و الضرورت است تقدیرا بقدرها و بر آنکه آن ولد را از حرای گشت محفوظ داشته شود همین قدر پس

است و چنین امکان اختلاف و اختلافات اعراض کرده می شود لیکن میلاں عمل اکابر بر فعل شیخ الاسلام

ملفه نمی شود بجز اینکه نقل اختلاف می کنند ان البته اگر حکم وقت از لفظ فساد موجود یا منقون لیکن غالب

در عمل بر فعل شیخ الاسلام می بیند پس عمل باین درست باشد اگر چه سکوت ولی محمد باشد تا ولادت در

بر روایت امام حسن که همان مفتی بجای است بوجه فساد و زانی چونکه خلج از ابتدا باطل شد و پس قول مرفی از امام

هم است که حاصل کتاب پس بعد ولادت نیز جدا شود زیرا که در صورت بطلان خلج تولد محرم خلج خوانده شد پس بجای

ممنوع می گنج فسخ در صورت سکوت قبل ولادت محرم و هم بقا آن بعد ولادت و بقای آن اعراض مطلقا بر شیخ اسلام

در حاشیه ظاهر است بر روایت امام حسن زیرا که نکاح را از ابتدا منع شده بود و مسئله که ولی در احوال محکم

باینکه مله آورد و بر روایت ظاهر و لا در حق اعراض باقی است اتفاقا و این صورت از اختلافی که در کتاب

**محکمات لمحبیب قاضی علام کیلانی قسطنطنیه**

رسالة اهل الاعلام ان الفتوى مطلقا على قول الامام سواء كان صوريا او ضروريا كما بسط في المقام  
بسم الله الرحمن الرحيم

حمد لمن خلق الانسان وعلمه البيان وانعم علينا بارسال الرسل الكرام ذوى الايقان والاثمة  
المهديين المجتهدين في الشرع والمذهب والمسائل والتفصيل والرجوع بالحوا  
جيث اكرموا علينا بانجاح امانينا بايانة الظواهر والنواذر والنوازل فصل وسلم يا خالق  
الكون على باعث الكائنات وعلى الخليفة خلفائه فقم على عدلنا الى يوم تنشق الارض والسموات  
اعلم رحمك الله تعالى واياك وتولى بفضل هداى وهذا كذا انه قال العلامة المحقق البحر  
في صدر قضاء البحر بعد ما ذكر تصحيح السراجية ان المفتي يفتي بقول ابي حنيفة على الاطلاق وتصحيح  
حاضى المقدسى اذا كان الامام في جانبها في جانب ان الاعتبار لقوة المدرك مانصة فقلت كيف جاز  
للمشايخ الافتاء بغير قول الامام الاعظم مع انهم مقلدون قلت قد اشكل على ذلك مدة طويلة ولم افر  
جوابا لاهتمته الان من كلامهم وهوانهم نقلوا عن اصحابنا انه لا يحمل لاحد زينة بقولنا حتى يعلم من اين  
قلنا حتى نقل في السراجية ان هذا سبب مخالفة عصام للامام وكان في حقيقة بخلاف قوله كتيد الا انه لم  
يعلم الدليل وكان يظهر له دليل غير فيفتي به فاقول ان هذا الشرط كان في زمانهم اما في زماننا فيكفى  
بالحفظ كما في القضية وغيرها فيحل الافتاء بقول الامام بل يجب ان لا نعلم من اين قال وعلى هذا انما صححه  
الحاشى مبني على ذلك الشرط وقد صححو الافتاء بقول الامام فينتج من هذا انه يجب علينا الافتاء بقول الامام  
وان في المشايخ بخلاف ذلك انما افتوا بخلافه فقد شرط في حقهم هو الوقوف على دليل اما نحن فلنا  
الافتاء ان لم ننف على دليل قد وقع للمحقق ابن الهمام في مواضع الرد على المشايخ في الافتاء بقولها بانه  
لا يعدل عن قوله الا لضعف دليله وهو قوى ووقت لعشائر لكونه لا حوط وفي تكبير التشريع في اخر قوله  
الى اخر ما ذكره في فقه القدير لكونه اهل للنظر في الدليل وليس باهل للنظر فيه فعليه الافتاء بقول  
الامام والمراد بالاهلية هنا ان يكون عارفا مميذا بين الاقوال له قدرة على ترجيح بعضها على بعض  
وتعقب العلامة ش في شرح عقود لا يقول لا يخفى عليك ما في هذا الكلام من عدم الانتظام ولهذا  
اعترضه محشي النجاشي بان قوله يجب علينا الافتاء بقول الامام وان لم نعلم من اين قال مضاعف  
الامام لا يحمل لاحد زينة بقولنا حتى يعلم من اين قلنا اذ هو صريح في عدم جواز الافتاء بغير اهل الاجتهاد  
فكيف يستدل به على وجوبه فنقول ما يصح من غير اهل ليس باقتنا حقيقة وانما هو كناية عن المجتهدين  
قائل بكذا او باعتبار هذا الملحظ تجوز كناية قول غير الامام فكيف يجب علينا الافتاء بقول الامام و

ان الفتى المشائخ بخلافه ونحو انما نحن في قلوبهم لا غير فليتامل انتهى وقد ضيعه ان المشائخ اطلعوا على دليل  
 الامام وعرفوا من اين قل واطلعوا على دليل اصحابه فيه حوز دليل اصحابه على دليله فيفتون به  
 ولا يظن بهم انهم بعد لواعر قوله بحجهم بل دليل فاننا نرى منهم قد تمكنوا كتبهم بنصبك دلة ثم يقولون  
 الفتوى على قول ابو يوسف مثلاً وحيث لم نكره هذا للنظر في الدليل ولم نصل الى رتبة في حصول  
 شرائط التفريع والتاصيل فعلياً حكاية ما يقولونه لانهم هم اتباع المذهب الذين نصبوا انفسهم  
 لتقوية وتحريره باجتهادهم وانظر الى ما قد مناه من قول العلامة قاسم ان المجتهدين لم  
 يفقدوا في المختلف رجحوا وصحوا الى ان قال فليتنا اتباع الراجح والعمل به كما لو اختلفوا في حياتهم  
 دوني فتاوى العلامة ابن الشيبه ليس للقاضي ولا للمفتي العدل عن قول الامام الا اذا صرح احد  
 من المتأخرين بالفتوى على قول غير فليس للقاضي ان يحكم بقول غير ابي حنيفة في مسألة لم يدرج  
 فيها قول غيره ورجحوا فيها دليل ابو حنيفة على دليله فان حكمه فيها حكمه غير باضر ليس غير انتقاض  
 انتهى الخ كلامه في الرسالة وذكر نحوه في رد المحتار من القضاء وزاد في منحة الخالق انت ترى اصحاب  
 المتوالمعمدة قد يمشون على غير مذهب ما واداف المشائخ بخلاف قوله لفقد الدليل في حكمهم  
 فنحن نتبعهم اذ هم على كيف يقال يجب الاتباع يقول الامام لفقد الشرط وقد اقرانه قد فقد الشرط  
 ايضا في حق المشائخ فمثل تراهم انكروا مبكر والحاصل ان الانصاف لا يقبله الطبع السليم ان الفتى  
 في زماننا ينقل ما فتاه المشائخ وهو الذي مشى عليه العلامة ابن الشيبه في فتاواه حيث قال  
 الاصل ان العمل على قول ابو حنيفة رضي الله تعالى عنه ولذا اتوجه المشائخ دليله في الغلب على  
 دليل من خالفه من اصحابه ومجيبين عما استدل به مخالفه وهذا اماراة العمل بقول وان لم يصححها الفتوى  
 عليه الذريح كصريح التصحيح في المرجوح طائفة بمقابلته بالراجح فيجوز فلا يعجل ولا القاضي عن  
 قوله الا اذا صرح الى اخر ما قال وهو الذي مشى عليه الشيوخ علاؤ الدين الحصكفي ايضا في صكاشه  
 التنوير حيث قال واما نحن فعليه اتباع ما رجحه وما صحح كما لو اختلفوا في حياتهم فان قلت قد يحكون  
 اقوالا بلا ترجيح قد يفتنوا في التصحيح فتجعل بمثل ما علوا من اعتبار تغير العرف احوال الناس  
 وما هو الفرق وما فهم عليه التعامل ما ترى وجهه لا يخلو الوجود من يميز هذا حقيقة لا ظنا ولا  
 من لم يميز ان يرجح لمن يميز لبراءة ذمته الخ والله تعالى اعلم الخ اقول تلك شكاة ظاهر عنك  
 عابها ولنقدم لبيان العيوب مقدمات تكشف الحجاب الاولى ليس حكاية قول لافناء به  
 فاننا نحل اتوا لاجرة عن المذهب يتوهم احدا اننا نقف بها انما الافتاء ان تعتمد على نسخ وتبين

لا يجوز للائمة ان يفسروا حكاية وفهموا

في







ايضا تقليدا (قال امام) هذا عن العلامة (روى) مشى (عليه) عظم الاصوليين (والاصطلاحات)  
سائرة لا محل فيها لنزاع بل بان هذا اضعف من ذلك ومعتد كما لا يخفى هذا هو التقرير الصحيح  
لهذا الكلام والله الى ولى الانعام الثالثة اقول حيث علمت ان الجمهور على منع اهل النظر  
من تقليد غيره وعدم اخذ بقوله من ومن معرفة دليله التفصيلي يرجع الى التقليد الحقيقي  
المحطى اجماعا على ان العام اذا عدم معرفة الدليل التفصيلي يوجب عليه تقليد المجتهد  
الالزم التكليف الشرعي او تركه سدى فلم ازيد من معرفة الدليل التفصيلي له اثران في  
التقليد في حق من ينظر واجبا به في حق غيرهم ولا غرو ان يكون شئ واحد موجبا ومحرم معا  
لشئ اخر باختلاف الوجه بعدم المعرفة لعدم الاهلية موجب للتقليد معها محرم في الرابعة  
الفتوى حقيقتية وطهية فالحقيقتية هو الافتاء عن معرفة الدليل التفصيلي واولئك الذين يقال  
لهم اصحاب الفتوى والى هذا اتفق الفقيه ابو جعفر الفقيه ابو الليث واخر ائمتنا رحمهم الله تعالى في  
العرفية اخبارا بالعبارة اقول الامام جاهلا عنها تقليدا له من ذلك المعرفة كما يقال فتاوى  
ابن نجيم الغزي طوس والفتاوى الخيرية وهلم تنزه زمانا ورتبة الفتاوى والرضوية جعلها الله  
تعالى مرضية مريية امين الخامسة اقول وبالله التوفيق القول قولان صوري و  
ضروري فالصوري هو المقول المنقول والضروري ما لم يقله القائل نصا بالخصوص كمنه قائل  
به في ضمن العموم كالوضوء بان لو تكلم في هذا الخصوص لشكك كذا او ربما يخالف الحكم الضروري  
الحكم الصوري وم يقضي عليه الضرور وحق ان لا اخذ بالصوري بعد مخالفة للقائل والعدول  
عنه الى الضري في واقعة او اتباعه كان كان زيدا صالحا فامر من خدامه بكرامته نصا  
جهازا لو كثر ذلك عليهم مرارا وقد كان قال لهم اياكم ان تكلموا فاسقا ابدا فبعد زمان فسق  
زيد حلايته فلان كرمه بعد خلاصه من هذا المكروه للمضي كما انواعا صين ان تركوا الكرامة كانوا  
مطيعين مثل ذلك يقع في اقوال الائمة اما الحدوث ضرورية او حرج او عرت او تقا مل او  
مصلحة مهمة تجلب مفسدة ملتسب ذلك لا استثناء الضرورات ودفع الحرج مراعاة  
للصالح الدينية الخالية عن مفسدة تربو عليها ودرع المفسدة لا اخذ بالعرف والعمل بالتعا  
كل ذلك تواجد كلية معاومة من الشرع ليس احد من الائمة الا ما خلا اليه لو قالوا معاوم ولا  
عليها فاذا كان في مسألة نصر الامام ثم حدثت احد تلك المعجل علمنا قطعنا ان لو حدث على  
هذا لكان قوله على مقتضاها لا على خلافه فلهذا فالعمل بحقه قوله الضرري في الغير المنقول عنه هو

انما يقول لا يجوز على ما اثار من لفظه قد عد في القوم مسائل كثيرة من هذه الجنس فاحال  
 بيان كثير من هذه على الاشارة ثم قال فلهذا كلها قد تغيرت احكامها التغير الزمان اما للضرورة واما للغير  
 واما لقراة الاحوال قال وكل ذلك غير خارج عن المذهب لصاحب المذهب لو كان في هذا المذهب  
 لقال بها ولو حدث هذا التغير في زمان لم ينصر على خلافها قال هذا الكثر جراً المتخصصين في المذهب  
 واهل النظر الصحيح من المتأخرين على مخالفة المنصوص عليه من صاحب المذهب كتب ظاهر الرواية بناء  
 على ما كان في زمانه كما انهم يصرون بهم به الخ اقول بل ربما يقع نظير ذلك في نفس الشارع صلى  
 الله تعالى عليه وسلم فقد قال صلى الله تعالى عليه وسلم اذا استأذنت احدكم امراته الى المسجد فلا  
 يمنعها رواه احمد والبخاري ومسلم والنسائي وفي لفظ لا تمنعوا اما والله مسلجة لله رواه احمد  
 ومسلم وكاهن عن ابن عمر رضي الله تعالى عنهما وبالثاني رواه احمد ابو داود وعن ابن مريم رضي الله تعالى  
 عنه عن النبي صلى الله تعالى عليه وسلم بزيادة ولينخرجن تغلات وقد امر صلى الله تعالى عليه وسلم باخراجه  
 لمخبرين ووات احمد وروى العبدان فيشهد جماعة المسلمين دعوتهم تغتزل كيف المصلحة  
 نالت ام اذ يارسول الله احدنا ليس لها جلباب قال صلى الله تعالى عليه وسلم لتلبسها صاحبتهما من  
 جلبابهما رواه البخاري ومسلم اخرون عن ابي عبيدة رضي الله تعالى عنهما ومع ذلك في ائمة الشواب  
 مطلقا والي انهما راى عموا الفقه على بقوله صلى الله تعالى عليه وسلم الضرر في الاستفاد من قول المومنين  
 القصد بئمة رضي الله تعالى عنهما لوان سوا الله صلى الله تعالى عليه وسلم رأى من النساء ما راى الله تعالى عنهن من  
 المنع كما صنعت بنو اسرائيل نساءها رواه احمد والبخاري ومسلم قال في التنوير والدرر ريكوة  
 حصو من الجاهل عن ولو لجمعة وعبد وعظ (مطلقا) ولو عجز اليل (على المتن) المفتى به لفساد  
 الزمان وان شئت لكمال بحثا العجائز المتفانية الخ والمراد بالمذهب مذهب المتأخرين ولما رد عليه  
 في هذا المذهب لا يقتضي مخالفة المذهب امام وصاحبه جميعا فانها اباها للعجائز لخصو مطلقا ولما  
 في غير القوم العجائز الخ لا تناء بمنع الكل في الكل مخالف للكل فالمعتد مذهب الامام الخرمعناه  
 واجب عنه في الخ فائز لزمه نظير من شوخوذ من قول الامام ذلك انه انما يمنعها لقيام الحاصل وهو  
 فردا لشهاده على ابيسقة لا ينتشر في المغرب فيم بالطعام متفعلون في القوم العشاء وانما من  
 فاذا فردا لشهاده في هذه الاوقات لعقبة فسقم كما في زماننا بل قهرهم اياها كان المنع فيها الخ  
 من النظر الخ قال الشيخ السمعيل شوخوذ من حسن الى الفاية الخ من السكادسة حائل اخرى على  
 ان لا يرد قولنا لا يرد في النظر وهو مضعف ليلما قول ابي في نظرهم وذلك

الذي بين وجهه قد علم من كلامه في المتن  
 في باب من يرد في المتن  
 في باب من يرد في المتن  
 في باب من يرد في المتن  
 في باب من يرد في المتن





كإمام وإن كان المدعى عفاً للدليل اختص من غيره فإن قال في البر قد وقع للمحقق الإمام في مواضع الرد  
 على المشائخ في الافتاء بقولها بأنه لا يعدل عن قولها لا تضعف ليله لكن هو المحقق أهل النظر في  
 الدلائل من ليس بأهل للنظر فيه فعليه الافتاء بقول الإمام الخ السابعة في اختلاف التصحيح تقدم  
 قول الإمام الأقدم في رد المحتار قبل ما يدل على في البيه تبعاً إذا اختلف التصحيح عند باهو قول الإمام لأنه  
 مدحياً لمذهبها وقال في الدرر وقف البحر وغيره من كان في المسألة قولاً معيماً جاز القضاء  
 إن شاء ما أحدها الخ فقال العلامة ش لا تقييد لو كان أحدها قول الإمام ولا آخر قول غيره لأنه لما  
 تعرض تصحيحاً تساقطاً فرجنا إلى الأصل وهو تقديم قول الإمام بل في شهادات القضاء والخبرة  
 المتقدمة عند الله لا يفتى ولا يعمل إلا بقول الإمام الأعظم لا يعدل عنه إلى قولها وقول أحدها أو غيرهما إلا  
 لضرورة كسنة المزارعة وإن صرح المشائخ بأن الفتوى على قولها لأنه صاحب المذهب الإمام المقدم ثم ومثله في  
 الخبرية يحمل بآفتاء بقول الإمام بل يجب أن يعلم من حيث قال الخ إذا عرفت هذا أوضح كلام البحر  
 وحاشي كرم ما ذهب إليه عليه أن شئت التفصيل لمزيد كونه في السهم وانت شيد **قول ش** رحمه الله تعالى  
 لا ينبغي جيلت ما في الكلام من عدم الانتظام **اقول** بل هو مستقر النظام أخذ بعض الخ بعض  
 كما ستر **قول** العلامة الترمذ لم مضاد لقول الإمام **اقول** تعرف بالربعة **اقول** الكلام من تنوع الحقيقة  
 فيخص أهل النظر لا على غيره من غير ما كان غير ما الفتوى العرفية مع حالها بالاجماع وفي قضائهم الخالق  
 عن الفتوى النظرية روي عن أبي حنيفة رضي الله عنه أنه قال لا يعمل لأحد أن يفتى بقول من لم يعلم من بين  
 قلة وإن لم يكن من أهل الاجتهاد لا يعمل له أن يفتى إلا بطريق الحكاية ثم وقول البحر الفتوى القولية لا يعمل لها سوا  
 الفتوى بما في زمانه فيستوفى بالحفظ وقوله وإن لم يعلم قوله يجب علينا الافتاء بقول الإمامية ما نحن فقلنا  
 الافتاء من بين التضاد ولم يرد أحد من قولهم هو صريح في عدم جواز الافتاء لغير أهل الاجتهاد  
 فكيف يستدل به في وجوبه **اقول** نعم صريح في عدم جواز الحقيقة ونشوء الحرمان الجواز معا  
 عرش واحد فغنا عنه الثالثة **قول** فقول ما يصد من غير أهل ليس بأصل حقيقة **اقول**  
 فيكون الجواب عن القضاء المتقدم إليه **قول** إنما هو حكاية عن المجتهد **اقول** لا ونظراً إلى قوله  
 يجوز حكاية قول غيره **اقول** لا يجوز في الحكاية ولو قولاً خارجاً عن المذهب **اقول** الكلام في التقليد  
 لمجتهد المطلق أحق ممن غيره فله لا يجيزون الافتاء بقول الأئمة الثلاثة بل وثلاثة رابعة رضي الله  
 تعالى عنهم فإن اجزئ في فيه التمهيد من ذلك المشايخ جاز بل سقط المبحث رأساً ونعم الذي لم يفسد  
 التمسك بما ساقى بيان أن شاء الله تعالى **قول** فكيف يجب علينا الافتاء بقولها **اقول** لأن

في هذه المسألة من قول الإمام الخ السابعة في اختلاف التصحيح تقدم قول الإمام الأقدم في رد المحتار قبل ما يدل على في البيه تبعاً إذا اختلف التصحيح عند باهو قول الإمام لأنه مدحياً لمذهبها وقال في الدرر وقف البحر وغيره من كان في المسألة قولاً معيماً جاز القضاء إن شاء ما أحدها الخ فقال العلامة ش لا تقييد لو كان أحدها قول الإمام ولا آخر قول غيره لأنه لما تعرض تصحيحاً تساقطاً فرجنا إلى الأصل وهو تقديم قول الإمام بل في شهادات القضاء والخبرة المتقدمة عند الله لا يفتى ولا يعمل إلا بقول الإمام الأعظم لا يعدل عنه إلى قولها وقول أحدها أو غيرهما إلا لضرورة كسنة المزارعة وإن صرح المشائخ بأن الفتوى على قولها لأنه صاحب المذهب الإمام المقدم ثم ومثله في الخبرية يحمل بآفتاء بقول الإمام بل يجب أن يعلم من حيث قال الخ إذا عرفت هذا أوضح كلام البحر وحاشي كرم ما ذهب إليه عليه أن شئت التفصيل لمزيد كونه في السهم وانت شيد

في هذه المسألة من قول الإمام الخ السابعة في اختلاف التصحيح تقدم قول الإمام الأقدم في رد المحتار قبل ما يدل على في البيه تبعاً إذا اختلف التصحيح عند باهو قول الإمام لأنه مدحياً لمذهبها وقال في الدرر وقف البحر وغيره من كان في المسألة قولاً معيماً جاز القضاء إن شاء ما أحدها الخ فقال العلامة ش لا تقييد لو كان أحدها قول الإمام ولا آخر قول غيره لأنه لما تعرض تصحيحاً تساقطاً فرجنا إلى الأصل وهو تقديم قول الإمام بل في شهادات القضاء والخبرة المتقدمة عند الله لا يفتى ولا يعمل إلا بقول الإمام الأعظم لا يعدل عنه إلى قولها وقول أحدها أو غيرهما إلا لضرورة كسنة المزارعة وإن صرح المشائخ بأن الفتوى على قولها لأنه صاحب المذهب الإمام المقدم ثم ومثله في الخبرية يحمل بآفتاء بقول الإمام بل يجب أن يعلم من حيث قال الخ إذا عرفت هذا أوضح كلام البحر وحاشي كرم ما ذهب إليه عليه أن شئت التفصيل لمزيد كونه في السهم وانت شيد















لا يفعل بدليل في الاستدلال فلا يقال مستحباً بدليل من معرفة أحوال الاحتياج أو الاحتياج المستحب في العلم والعمل  
 في فتاوى الإمام لأجل تقييد النفس في حال الفتنة زماناً من أحوالنا إذا استفتينا سألنا وسئلنا عن واقعة افتتحت  
 للمسلمة مروية عن أصحابنا الرواية الظاهرة بخلاف بينهم فأنه يحيل عليهم فيفتي بقوله ولا يعالج الغم برايه  
 وإن كان مجتهداً استقنلان الظاهر أن يكون الحق مع أصحابنا ولا يعيدهم اجتهدوا ولا يبلغ اجتهدوا ولا يظن  
 القول من مخالفة لا يقبل حجة لا من غير الأدلة وميزوا بين ما مع ثبت بين ضد فكانت المسألة تحتها  
 فيها بين أصحابنا فكان مع حنفية رحمه الله تعالى أحد صاحبها يؤخذ بقوله الفهر الشرايط واستجماع  
 لعلنا الصوفي فيهما وإن خالفنا بأحنية رحمه الله تعالى صاحبها ذلك فأن كان اختلافهم خالف عصر  
 وزمان كافتتاح الظاهر بعد الله يأخذ بقول صاحبها لغيره حال لنا سوفي المزار والمعاملة ونحوهما  
 فيما تروها الاجتماع المتأخرين في ذلك وفيما سوي ذلك قال بعضهم بتحريم المجتهد بعمل بما افتتحت إليه وقال  
 عبد الله المبارك يأخذ بقول حنفية رحمه الله تعالى أما قولنا لوجهنا بالحمد في بكل مقصداً في  
 التعامل ما تقرر في الحكم لغيره أحوال فقد جمع الوجه الستة التي ذكرناها وأصل من أهل نظر ليس  
 خلاف الإمام إذا وافقوا أحد جماع فكيف إذا وافقوا ثلثة من القولين فيما عهدنا لا خلاف  
 بينهم المقلد الأول بتقيد التحريم بالمجتهد فإذا كان لا خياراً لغيره والثاني حيث منع المجتهد عن التحريم  
 فهو يفتي بمنع فاقول القول الثاني أن المنع لا يغير بل يتبع الإمام هو الإمام في الفتاوى الشرعية والله أعلم  
 شراً من الدنيا والموت وكثير من الناس الذين لا يفتي على إطلاق قول حنفية في أبي يوسف فيمنع من  
 زفر الحسن ولفظ التبرع الحسن **أقول** وهو حسن فإن مكانة زفر ما لا ينكر لكن قال شراً لو أنه  
 التبرع في الكتب مع أنه ترتيب إذا لم يجد قول الإمام ثم رأيت الشارح به شرح عقوده  
 حيث قال لا يوجد للإمام النص في قول أبي يوسف فيمنع من قول الظاهر أن هذا هو خروج المجتهد  
 أما الفتنة المجتهد في تحريم ما يترجم عند حديثه **أما قول** إذا لم يجد قول الإمام لا يتقيد بالترتيب  
 في تتبع قول الشارح أن ذكر رأي القول الثالث كما كان لا يخياراً أيضاً وإذا كان مع الإمام صاحبها  
 أو لحدتهما والذين استظهروا ظاهراً في القول في أبي حنيفة والنسابة في القول إذا كان أبو حنيفة جازماً  
 وصاحباً في أبي حنيفة بالخيار الأول أصح إذا لم يكن الفتنة مجتهداً هو وفي التنوير الذي  
 (يأخذ) المقاصد كالفقه القول في حنفية على الإطلاق وهو الأصح منية وسراجية ومع  
 في المحاولات اعتبار قوة المردك والأول أن ضبط لغيره ولا يخير لا إذا كان مجتهداً  
 أهو صديقه إذا ذكره النفس في القول في أبي حنيفة في قوله ما قد يحو أن لا يقال بقول الإمام

هذا هو الأصح  
 في فتاوى الإمام  
 فيمنع من قول  
 الظاهر أن هذا  
 هو خروج المجتهد  
 أما الفتنة  
 المجتهد في تحريم  
 ما يترجم عند  
 حديثه









والتعويض جامع الفصول بين الخير والشر ورفع الغشاوة ونزع وغيرهم نظر الى الصورة ومن ترك نظر الى المعنى  
 فلا استلزام تضعيف الدليل كالحق فتنظر الى الجملة وان لم يستثن شيئا كالامام صاحب الهدى والها  
 الا قدم عبدالله بن الحسين بقوله ما شئنا من حق القدر فظهر به الله الحمد والكل انما هو من ذلك من  
 قول واحد ويروى عن جميع ان المقلد ليس الا اتباع الامام في قول القصور ان لم يخالف قوله القصور  
 والافق الصوري في شرح العقود رايت بعض كتب المتأخرين نقلا عن الصالح الاستدلال  
 على الجلال الاستدلال لقاض القضاة شمس الدين الحريز احد شراح الهداية ان حد الحديث  
 قال ان هذه الفتاوى واختيارات المشايخ فلا تعارض كتب المذهب قلل كذا كان يقول غيره  
 من مشايخنا وبقول هو نقله من خط الحريز في شرح القصور عندنا انه لا يفتى ولا يعمل الا بقول الامام  
 الاعظم الا ضرورتا وان صرح المشايخ ان الفتوى على قولها او اليضا قول الجوزية شريحية لا يفتى  
 الامام وان لم يعلم من اين قاله وفي رد المحتار قد قال الجوزي لا يعدل عن قول الامام الجوزي  
 او قول احمد الا ضرورتا من ضعف دليله تعالى بخلاف المزارعة وان صرح الشيخ بان الفتوى  
 على قولها او هكذا اقره في منتهى التائق وفي منتهى الشكاح قبيل الرواية مسالته دعوى الصالح من ادو  
 منها بيعة الزور وفضل القاضيه بها عند ذلك لا دخل لغيره في هذا في الشريعة لا لية عن الروايات  
 وبقولها يفتى ما انفسا لكما قال الامام او جعلت حيث كان لا وجه فلا يعدل عنه لما تقر  
 انه لا يعدل عن قول الامام الا ضرورتا ووضعت ليديها او غضاة رسم المفتي وشيئا من حقه  
 من هبة الشاي حيث سلمت له طاعة الرواية نص عليه محمد وروى عن الحسين في ظهوره في العمل  
 وان صرح بان المفتي بخلاف هذه نسوة العلماء رحمهم الله تعالى ورحمهم الله كما في كل ما هو  
 لما لا يجوز ولم تعقبه فيما حدثت الا لئلا ينشأ من كل منهما عاب ادب ابكر واقربا في رافق خلف  
 ووافق مما العلامة خير الرمي السيد الشارحهما الله تعالى ولا عبرة بقول مضطرب قد علمت  
 ان لا تراعى سبع صوابا وروايات ضعيفات في الامور وماذا لخالقها صاحبها متواقيين قول الجوزي  
 ولم يفتى الرحمن على ترجيح شيء منهما فخذ السهام فيل ضعيف مجبول لقائل بل شكرك بالنبوت  
 ان المقلد يضيع ما شاء منهما والعصم المشهور للعمدة المصنوع ان لا يتبع الا قول الامام القوي كما  
 ترى لقلان مرسلان لا نظري في شيء منهما الترجيح او عدمه لكن الحق لما شاع في خفايا  
 سلكه يد لا اعلم فيه سندا سيديا وهو ان المقلد لا له الخيار ولا عليه التعبد بتقليد  
 الامام بل عليه ان يتبع للرجحين قال في صدق المختار قول المصراية الاول اصح فلا يمكن





في رسم الامانة الثالثة هو ان لا يرد عليه التصحيح او التفصيح على الترجيح انما جليها  
 وجب القول بوجوب تقليد الامام ان غالفنا مطلقا ولم يجب سقط البحث اسافنا فان  
 النزاع في وجوب اتباع الترجيح فظهر ان نفس النزاع على هذا النزاع وانما العجب وخامسا  
 السيد المحقق من الذين زعموا ان العلم لا يذهب ان لا ينفك من شاء فيما شاء قد قال  
 قضاء الحق في هذا البحث نعم ما ذكره المؤلف يظهر بناء القول بان من التزم بهذا الامام  
 لا يحل التقليد غير ما علم وقد علمت قد سأل عن التخيير في خلافا المختار اقول  
 وهذا الكلام قبيح لا باطلا مغسوق قد صرح بطلانه كبار الائمة الساجدين في وصف البصا  
 وبما لا يليق الاخرين وقد حدثت فتنة عظيمة في الدين من جهة الوهابية الغير  
 للتقليد والله لا يصح عمل المفسدين في كفر هؤلاء الذين من العلماء غفر الله تعالى لنا  
 بهما ان سبهم واقتربوا من جسد قلوبهم اية عما يقولون في وصيهم شاهد انهم لا يجوز  
 ولا يريدون ولا يجتنبون بل يجتنبون في سبهم في مسائل هذا لعلم انكم كيد تجاسر  
 للبهال هذه المذهب طول عارهم يتخذ هبوط امامهم لا يخرجون عن المذهب في افراط  
 اقوالهم يصرفون القوم في انصباء في المذهب وهذا فتح لسان صاحب التحرير منصف لا يبد  
 وكذلك مذهبنا والمذاهب الثمانية الباقية دفاتر ضحان في هذا المرام فان المذهب ليام  
 بعينه لازما وكان يسوغ ان يتبع من شاء ما شاء لكان هذا كله ضا عر في فضول  
 اشتغالا بما لا يعنى وقاد جمع عليه علماء المذاهب الاربعة ما هم اهلها من المذاهب في  
 الفروع جذب كل فرقة المذهب السجاية من لدن الصحابة رضي الله تعالى عنهم بذكر تكليف فان  
 يكون الاجماع العمل الاهتمام بما لا يعنى استحسان الاشتغال بالفضول او شناعة اشنع  
 منه لكن سئل السيد اذ الذي يجب لتقليد بالامام في جواز الخروج منه بانبيته فمن قال لا  
 اوجب اتباع مرجحين من مذ معين في نحو احد قولين فيه هذا اذا اختلفوا فكيف قد اختلفوا  
 وفي احد الجانبين الامام لا عظم الجهد المطلق الذي يلحقوا غلبته ولم يبلغ مجموعهم فضلا  
 ولا معشلة هل هذا اجماع بين انساب النون اذ حاصد ان الامام احد اربعة اصحاب الترجيح  
 مذهب اجماعوا كلهم مجموع على قول المصنف المقلدين لاخذ بمن لا يخذل وبما هو انفسهم  
 من قولنا فتارة عن المذهب ان اذا قال الامام قولا وخالفه صاحبنا ورجح من رجحوا من  
 القولين كان الترجيح في جانب صاحبين الكثرة اذ كان لفظا في تقليد هؤلاء

في رسم الامانة الثالثة هو ان لا يرد عليه التصحيح او التفصيح على الترجيح انما جليها  
 وجب القول بوجوب تقليد الامام ان غالفنا مطلقا ولم يجب سقط البحث اسافنا فان  
 النزاع في وجوب اتباع الترجيح فظهر ان نفس النزاع على هذا النزاع وانما العجب وخامسا  
 السيد المحقق من الذين زعموا ان العلم لا يذهب ان لا ينفك من شاء فيما شاء قد قال  
 قضاء الحق في هذا البحث نعم ما ذكره المؤلف يظهر بناء القول بان من التزم بهذا الامام  
 لا يحل التقليد غير ما علم وقد علمت قد سأل عن التخيير في خلافا المختار اقول  
 وهذا الكلام قبيح لا باطلا مغسوق قد صرح بطلانه كبار الائمة الساجدين في وصف البصا  
 وبما لا يليق الاخرين وقد حدثت فتنة عظيمة في الدين من جهة الوهابية الغير  
 للتقليد والله لا يصح عمل المفسدين في كفر هؤلاء الذين من العلماء غفر الله تعالى لنا  
 بهما ان سبهم واقتربوا من جسد قلوبهم اية عما يقولون في وصيهم شاهد انهم لا يجوز  
 ولا يريدون ولا يجتنبون بل يجتنبون في سبهم في مسائل هذا لعلم انكم كيد تجاسر  
 للبهال هذه المذهب طول عارهم يتخذ هبوط امامهم لا يخرجون عن المذهب في افراط  
 اقوالهم يصرفون القوم في انصباء في المذهب وهذا فتح لسان صاحب التحرير منصف لا يبد  
 وكذلك مذهبنا والمذاهب الثمانية الباقية دفاتر ضحان في هذا المرام فان المذهب ليام  
 بعينه لازما وكان يسوغ ان يتبع من شاء ما شاء لكان هذا كله ضا عر في فضول  
 اشتغالا بما لا يعنى وقاد جمع عليه علماء المذاهب الاربعة ما هم اهلها من المذاهب في  
 الفروع جذب كل فرقة المذهب السجاية من لدن الصحابة رضي الله تعالى عنهم بذكر تكليف فان  
 يكون الاجماع العمل الاهتمام بما لا يعنى استحسان الاشتغال بالفضول او شناعة اشنع  
 منه لكن سئل السيد اذ الذي يجب لتقليد بالامام في جواز الخروج منه بانبيته فمن قال لا  
 اوجب اتباع مرجحين من مذ معين في نحو احد قولين فيه هذا اذا اختلفوا فكيف قد اختلفوا  
 وفي احد الجانبين الامام لا عظم الجهد المطلق الذي يلحقوا غلبته ولم يبلغ مجموعهم فضلا  
 ولا معشلة هل هذا اجماع بين انساب النون اذ حاصد ان الامام احد اربعة اصحاب الترجيح  
 مذهب اجماعوا كلهم مجموع على قول المصنف المقلدين لاخذ بمن لا يخذل وبما هو انفسهم  
 من قولنا فتارة عن المذهب ان اذا قال الامام قولا وخالفه صاحبنا ورجح من رجحوا من  
 القولين كان الترجيح في جانب صاحبين الكثرة اذ كان لفظا في تقليد هؤلاء





منه العقول انما هي شرعية ما هنا قال **ح** حيثما وجد قولين قلنا صرح واحد هذا المعنى  
بجو الفتن والاشبه والاضطرار لحداد الاول فقد حكم بقصر الاعتناء بما قبله فعمل لم يصح خلا  
وما قال لا يميز بين التسليم على الامانة لا يستد بالقبلة الاصح كان القنينة انما هي  
من غير الشراح بالاصح والاصح في سبيل كيف يكون شها واما عندكم على طرف  
نقيض فان الصحيح كان يبيد وبخلافه فاسد فالاصح عندكم لا يصح فقد جعل لقا صحيحا  
وثانها اقدانهم فيلسا اناج واوليها قوة للشيء في نفسه جبا للابد للترجيح من ترج  
عليه المعنى قطع ما فصلوه غيره فلا شك الفهم اذا قالوا لا يحد قولين انما الاصح وسلكوا  
الاخر فقد فصلوه ورجعوا على الاخر فوجب انهم لم يفسدوا التخيير لوجه عندكم كلام الرسالة  
ما الذي يلهي جدهم ابا جعل الاخر بغيره فيكون ثالثا في المستأمن الخيرة والغنية من نصيب الاصح  
او الصريح هو التخيير عند او من جعل ما لا يقبل كسما الرسالة المحمودة لا تدفع لا موهبها وانقل  
عن الجرح لا يعتما انك الناقل من المعقدين كما افصح في موضع من كتب بيننا في  
فصل الفتن والجملة فالشياخا ما قرأ اما انما لا تخالفنا فلا مفادها اذ ذاك التخيير هو  
حاصل مشقة لنا لانها وقع شق الاول خلا من دون جميع الال التخيير التخيير مقيد بقوله  
قد ذكرنا قبل ذكر ما في بقوله لا تنساق من ذي التخيير او من اعطوا ان يكونا  
قولا لا ما اذا كانا في اختيار كما استفتنا انما قال وقد قال في شرح عقود اذا كانا قول  
الاما الاصل والاذ قول البعض اصحاب هذه الترجيح هذا لا يند قول لا ما فكذا بعد ما هي  
بعد جميع القواين جميع فارجع اصل القول ان قول لا ما هو المتيقن لان يتفق المرجح على تصحيح  
خلافا **قلت** اليس قد ذكرنا عشر درجات اخر ونفي التخيير مع كل منها اذ كانت التخيير  
كون في المتن الاخر في الشرح الاخر في الفتن او علوكا دون الاخر او كونه استحيانا او ظاهر الروية  
او الفهم للوقف او قول اكثر او قول باهل البيت او زاد هذين فشرح عقود قلت ولا  
نكرها اذ قل ان الترجيح بها اكد من الترجيح بانه قول الاما انما ذكره الله تعالى ان التصحيح انما يتكلف  
ولا احد ما يرجح من هذه الترجيح ولا تخيير في ايد كرا اذا كان كل منهما مرجح منها اقوالا فليكن من  
المرجحات كونه احو او ارفق او عليه العمل هذا يقتضيه الكلام فاضل هذا المرجحات بينها وكان  
ليزيد بصحوا استقصا فليس كلامه مضاعفا لما ذكرنا وانما اقول ان الترجيح يكونه من ذلك ما  
ارجع من الكل لتصيرت لظاهر الظاهر الباهر المتواتر ان الفتوى بقول الامام مطلقا قد صرح

منه العقول انما هي شرعية ما هنا قال ح حيثما وجد قولين قلنا صرح واحد هذا المعنى  
بجو الفتن والاشبه والاضطرار لحداد الاول فقد حكم بقصر الاعتناء بما قبله فعمل لم يصح خلا  
وما قال لا يميز بين التسليم على الامانة لا يستد بالقبلة الاصح كان القنينة انما هي  
من غير الشراح بالاصح والاصح في سبيل كيف يكون شها واما عندكم على طرف  
نقيض فان الصحيح كان يبيد وبخلافه فاسد فالاصح عندكم لا يصح فقد جعل لقا صحيحا  
وثانها اقدانهم فيلسا اناج واوليها قوة للشيء في نفسه جبا للابد للترجيح من ترج  
عليه المعنى قطع ما فصلوه غيره فلا شك الفهم اذا قالوا لا يحد قولين انما الاصح وسلكوا  
الاخر فقد فصلوه ورجعوا على الاخر فوجب انهم لم يفسدوا التخيير لوجه عندكم كلام الرسالة  
ما الذي يلهي جدهم ابا جعل الاخر بغيره فيكون ثالثا في المستأمن الخيرة والغنية من نصيب الاصح  
او الصريح هو التخيير عند او من جعل ما لا يقبل كسما الرسالة المحمودة لا تدفع لا موهبها وانقل  
عن الجرح لا يعتما انك الناقل من المعقدين كما افصح في موضع من كتب بيننا في  
فصل الفتن والجملة فالشياخا ما قرأ اما انما لا تخالفنا فلا مفادها اذ ذاك التخيير هو  
حاصل مشقة لنا لانها وقع شق الاول خلا من دون جميع الال التخيير التخيير مقيد بقوله  
قد ذكرنا قبل ذكر ما في بقوله لا تنساق من ذي التخيير او من اعطوا ان يكونا  
قولا لا ما اذا كانا في اختيار كما استفتنا انما قال وقد قال في شرح عقود اذا كانا قول  
الاما الاصل والاذ قول البعض اصحاب هذه الترجيح هذا لا يند قول لا ما فكذا بعد ما هي  
بعد جميع القواين جميع فارجع اصل القول ان قول لا ما هو المتيقن لان يتفق المرجح على تصحيح  
خلافا **قلت** اليس قد ذكرنا عشر درجات اخر ونفي التخيير مع كل منها اذ كانت التخيير  
كون في المتن الاخر في الشرح الاخر في الفتن او علوكا دون الاخر او كونه استحيانا او ظاهر الروية  
او الفهم للوقف او قول اكثر او قول باهل البيت او زاد هذين فشرح عقود قلت ولا  
نكرها اذ قل ان الترجيح بها اكد من الترجيح بانه قول الاما انما ذكره الله تعالى ان التصحيح انما يتكلف  
ولا احد ما يرجح من هذه الترجيح ولا تخيير في ايد كرا اذا كان كل منهما مرجح منها اقوالا فليكن من  
المرجحات كونه احو او ارفق او عليه العمل هذا يقتضيه الكلام فاضل هذا المرجحات بينها وكان  
ليزيد بصحوا استقصا فليس كلامه مضاعفا لما ذكرنا وانما اقول ان الترجيح يكونه من ذلك ما  
ارجع من الكل لتصيرت لظاهر الظاهر الباهر المتواتر ان الفتوى بقول الامام مطلقا قد صرح

فت وكرهت مرجحات اخر **ف** الترجيح بكونه قول الامام ارجح من كل ما يوجد معارضه له

الامام الاجل صاحب الهدى عليه السلام في حال ان يفتي في التفسير حديث الترجيح من اجل انه كراي اوله  
معارضه فاقول القول لا يكون له ظاهر الرواية ومحال ان يفتي المتون قاطبة على خلاف قوله واما  
وضعت المنقلبه حسب كذا ان المتون سكنت عن قوله الشرح بجمع خلافا لم يلج  
بالا الفتاوى والافتقار للوقوف من المصالح الجلية الهامة وهي احكام الحوامل المست وكذا الا  
وفقية لاهل الزمان كونه عليه العمل في كذا لا فرق اذا كان محل دفع المخرج والافق اذا كانت  
خلافا فمفسدة والاستحسان اذا كانا لغير ضرورية او تعطل ما اذا كانا لدليل فخص اهل النظر كذا  
كونه اوجه اوضح ليدل كما اعترف به شرح عقود وقد علمنا ان المقلد لا يترك قول امامه لقول  
غيره ان غير اقوى دليل في نظري ذابن النظر من النظر وانما يتبعه ذلك تاركا تقليدا من  
يسلم ان احدا من مقلديه وجهه كذا مذهبنا بصير الدليل الصحيح ولربما يكون قياس يعارضه  
استحسان يعارض استحسان اخر اذ قد فكت يترك القياس القوي بالاستحسان الضعيف  
وهذا هو المخرج في كل قياس قال الامام قيل لغيره لا تمثل ضرورة وتعامل انما استحسانك  
ولخو هذا بما قد هو القياس على الاستحسان وقد نقل في مسألة في الشركة الفاسدة من  
طعن الحموي عن المنقح ان قولنا هو المحل للفتوى وعن غاية البيان ان قولنا يوسف استحسان  
فقال شروعية فهو من المسائل التي ترجح فيها القياس على الاستحسان اهنا فادان ما عليه الفتوى  
مقدم على الاستحسان وكذا ضرورة على ما نقلنا في القيل من امارا الترجيح الفتوى اعظم ترجيح  
صريح وكذا الاشك في تقديمها على الاوجه الارفق والافق كما انفسوا عليه لم يبق من الحجج  
المذكورة الا اكدية التخييم الكثرية القائلين لذا اقتصرنا على ذكرها فيما ذكره في الترتيب اكثر مما سألني  
وقت العشاء عشا حق ادعوا خلافا في التعادل بل عمل عامة الصحابة في العشاء لم يمنع  
ذلك لا سيما في العصر التعويل على قول الامام نقلنا عن النجاشي ان لا يعدل عن قول الامام الا  
لضرورة وان صرح المشيئة ان الفتوى على قولها كما انها واما فيك بجواب عن اكدية لفظ التخييم  
والاقتضاها فيصير من ذلك سر المنول عن كتاب الكاظم كذا الهبة والافق الكثرة والمحتار  
من معارضة الفتوى بالمتون تقدم ما فيها على الفتوى ما هو لان المتون صنعت  
لنقل مذهبنا الذي هو في الله تعالى عنه فمنها ما لا ينافي البر اليوم او ثلثة في حق الوضوء  
والغسل لا ينافي في غيرهما اثباته اصبا في صحيحه في النبيين اقرا اكره المنيح اعتقد في  
التنوير الذي نقلته مخالف لا ملاق المتون قاطبة الى قويم فلا يعول عليه وان اقرا

الاستحسان  
مفسد في ضرورة  
والمطلوب لا يقدم  
على قول الامام  
بالعلمية الفتوى  
مقدم على  
الاستحسان  
عند قول الامام  
لا ينافي في  
الترجيح في  
الافتقار  
انما يرجح قول الامام  
وقول خلافا  
لان العمل  
بقول الامام  
وان قالوا بغيره  
وعلى الفتوى  
بالمعنيين غيره  
معدلا باحد  
الحوايل الست  
للمعنى  
قال الامام الكوفي  
في فتاوى  
نقل في غاية  
البيان





قول غير الامام مع عدم مخالفة الباقيين له صراحة ولا دلالة كما قسمهم على قول الامام هو بقرينة  
 او تاخير ليلته والبرهان ان لا تكون غير الشيخ ذلك مما يعلم الله من تحجرت قول الامام الشاهين  
 الشبل الى التصحيح لانه روح لا يدان يظهر منهم محامل فاقسمه لذلك المفتي فيدل على محله  
 التباين في جانب الشامي اما جاب البحر فرائض كفت فيما علقته رد المحتار في كتاب القضاء  
**اقول** محل كلام البحر حيث وجد الترجيح من ائمة في جانب الامام ايضا كما سألني العصر  
 العشماوان وجد كذا الفاظه هو القوي المشايخ في جانب الصاحبين ليس من المشايخ  
 وان اجمعوا على ترجيح قولها لا يعزبه ويحببنا الافتاء بقول الامام فان هذا لا يقول به  
 احد من مستأب الفقه فكيف بهذا العلامة البحر لن ترى بدا الجماع الا ائمة على ترجيح قول غير  
 الا لتبدل مصلحة باختلاف النزاع لا يجوز لنا مخالفة المشايخ (والله اعلم) الامام عينا  
 كما علمت) واما اذا اختلف الترجيح في حق قول الامام لا نقول الامام حج من حجان قبل غير لا حجة  
 لقطا لا فتاء به (او اكثرية المائلين الى ترجيح) فهذا ما يريد العلامة صاحب الجربة يسقط  
 ايولا العلامتين الرولى الشامي وما كتب مع زيادته ان ما بين الالهة فهذا تلتهم  
 انكلمات وانكلمات لا تشات في الحمد لله رب البريات وفضل اهلها واكل التسليم  
 على الامام الاعظم لجميع الكائنات في واليه وصحبه وابنه وخبرته والى خيراته والسجود البركات  
 عند كل ما مضى ما هوأت في امين الحمد لله رب العالمين والله سبحانه تعالى اعلم رأيت الخبر  
 يتفقون كتبهم لملوك الدنيا انا العبد الحقير في خدمت بهذا السطو في ملكا الدين  
 امام ائمة المجتهدين ورضي الله تعالى عنه وعنهم جميعين فان وقعت موقع لغير  
 في ذلك نهاية المستعمل في منتهى المأمول وما ذاك الله بعز ان ذلك على الله  
 ليسير ان الله على شئ قدير والله الحمد اليه المصير ووصلى الله تعالى على المولى  
 الاكرم في واليه وصحبه ببارك وسلم امين **قوله** تنبيه قول كون المحل محل عقد الحول  
 انكائنا لا يلتبس العمل عليه ما عدا لا نظر اليه هذا طريق لمي ان كان الامر مشتملا بعنا  
 الى ائمة الترجيح فان رأيناهم مجمعين على خلاف قول الامام علمنا ان المحل محله وهذا  
 طريق الى وان وجدناهم مختلفين في الترجيح لم يرجوا شيئا علمنا يقول الامام تركنا سواء  
 من قول ترجيح من اختلفا فاما ان المحل ليس محلهما فاذن لا عدل عن قول الامام او  
 لانه اختلفوا في المحلية فلا يثبت القول بالضرورة بالشك فلا يترك قوله للصواب الثابت

تنبيه  
 على  
 ان  
 المحل  
 محل  
 عقد  
 الحول  
 في  
 المثال  
 المقام

یستعین لا ذات بقیة انما الیہ باز طرفہ ذکر اسرار و احوال و عیون و الاسرار علیہا و کلاوا ام لا اکثر من قسبہم لا  
 نہتہم انما الذی یستعین الیہ علیہا انما الیہ من قول الیہ علیہ القبول و الخیر و یجوز ان یقول انشاء اللہ تعالیٰ  
 و اللہ تعالیٰ من قسبہم اقوالہ کل ذلک انما انما اذا فعلوا و اجعلوا او اخرجوا الشکلا و اوقدوا الشکلا  
 کذا یخرج مع لیتوہ و ہم ذلک و انما من قولہم انما لا یفعلون و لا یفعلون و لا یفعلون و لا یفعلون و لا یفعلون و لا یفعلون  
 فذلک انما یستعین لیتوہ من قولہم انما لا یفعلون و لا یفعلون و لا یفعلون و لا یفعلون و لا یفعلون و لا یفعلون  
 فذلک انما یستعین لیتوہ من قولہم انما لا یفعلون و لا یفعلون و لا یفعلون و لا یفعلون و لا یفعلون و لا یفعلون  
 الصلوة والسلام علی اکرم الانس و الجنہ و علی ائمتہ الطاہرات علیہم السلام و علی ائمتہ الطاہرات علیہم السلام

جامع احادیث ناقص الکلمات کثیرہ سبب است و نیز بعضی احادیث القاضی غلام گیلانی باشند مذکور  
 پنجاب منہ کیمپلور علاقہ حوی مقام و ڈاک خانہ شمس آباد سنہ ۱۳۳۳ھ

جوان عورت سید زادی ہوں یا غیر کسی قوم کی اگر سید سے مرضی اپنے ولی کے ایسی قوم میں نکاح کرے جو  
 اوکی قوم سے اعلیٰ ہے تو نزدیک امام حسن کے نقل ہے یعنی موری قول میں نکاح درست ہے مگر ولی کو  
 تائید کر کے توڑ دینے کا امتیاز ہے اور امام حسن کی روایت پر کہ امام صاحب سے روایت کی ہے اور  
 یہ بھی قول امام صاحب ہی کہ ہے اسکو ضروری قول کہا جاتا ہے وہ نکاح ابتدا ہی سے باطل ہے  
 جو بفساد دنیا کے جیسا کہ اس رسالہ حق انانیت میں بیان ہوا اور وجہ بحث اس امر کی کہ نقل ہر  
 روایت فقط چھ اسباب میں سے ایک سبب پاتے جانے کے سبب سے ترک ہوتی ہے اور اس کے  
 متعلق کئی تفصیل اور دستو بہ العمل مفتی کا سہ بی کے رسالہ راجل الاعلام ان العمل مطلقا علی قول امام اکبر  
 میں یہ مفصل مذکور ہے کہ کسی دوسری کتاب میں ایسا نہ ملے گا۔

ایک سبب مذکور ہے کہ کسی دوسری کتاب میں ایسا نہ ملے گا۔  
 ایضاً مذکور ہے کہ کسی دوسری کتاب میں ایسا نہ ملے گا۔  
 ایضاً مذکور ہے کہ کسی دوسری کتاب میں ایسا نہ ملے گا۔

				
مولوی اکبر شاہ جلالپور	عبد الکریم جلالیہ	طیف الرحمن لدی	مولوی احمد ساکن لہور	مولوی شہر جلال ساکن لہور
				
مولوی اکبر شاہ	عبد الکریم	طیف الرحمن	مولوی احمد	مولوی شہر جلال

سوال سید زادی بالغہ بیچ نسب والی کا نکاح کسی دوسرے شخص سے ہے یا کہ اس کا نسب نہیں  
اور حسب نسب میں اس کے برابر نہیں بلکہ رضا سے ولی کے درجہ ہے یا نہیں۔

پہلے درجہ میں اقلاوت و بستانت ہے مگر  
**بینوا لوجروا الجواب**

ہے اور نو اور کی رویتیں اول ہیں سے نکاح باطل ہے اور اس پر فتویٰ ہے دونوں روایتوں کو  
صاحب ہدایہ نے بیان کیا ہے مخالفی شرح مؤذنیہ و درکھی میں بتایا ہے کہ یہ روایتیں صحیح ہیں اور  
من غیر کفوہ و علیہ فتویٰ قاضی خاں قاضی القاضی قاضی القاضی قاضی القاضی قاضی القاضی قاضی القاضی  
ان کا کہ کفوہ و الا لا یجوز اصلاً و ہوا المختار للفتویٰ لفساد الذمان قبل ان یتحدی الخسب و الخسب ہی ایہ شخص  
اقرب الی الاحتیاط اقول انس علیہ باب الزوج من غیر کفوہ لہ و فیہ لہ فی حدیثی کہ یقول و فیہ  
للمتونی لا ینسب فی حق من یعمل بہ و فیہ دل کسب المرافعة و الجہت بہ و فیہ دل کسب المرافعة و الجہت بہ  
بعد الماخذ و الصلاہ بجر اور ایسا ہی شامی فتح القدیر و حرمہ و قیامہ و کفر و غیرہ و کفر و غیرہ و کفر و غیرہ  
روایات المفتین فتاویٰ برہنہ فتاویٰ کاملیہ بسان المحکم فتاویٰ ہندیہ و فتاویٰ ہندیہ و فتاویٰ ہندیہ  
جامع الرموز عنایہ فتاویٰ ہندیہ شرح ایام و غیرہ میں مذکور ہے کہ در حدیثی یہ سنہی و ظاہر  
روایت پر سبب چند امور کے بہت جگہوں میں ترک ہو جاتی ہے کہ آئینہ علی العام اما ہر علامہ شامی  
نے نشر اعراف میں چالیس قدم مقام ایسے بیان کئے ہیں جن میں نہ ہر روایت متزاک ہے اور اکثر  
میں فرمایا ہے کہ و امثالہ و لائل و ضحیٰ علی ان المفتی لیس لہ الجہد علی انفصال فی نسب لہا و روایت  
من غیر مراعاة الزمان و اصلاً و الا لیفسد حقوق کثیرہ و یکون ضررہ من انظمہ فیہ لہ یہ جواب اگر صحیح  
ہو تو مستحفظ فرما دیجئے گا اور اگر غلط ہو تو غلطی کی وجہ بیان فرمائیے الجواب سید ہدایہ نے  
اگر غیر کفوہ میں اپنا نکاح بنا رضا سے ولی کیسے تو بیشک موافق روایت مفتی جس کے نکاح اس  
کا بیچ نہیں ہے اور اگر برضا سے ولی کیا ہے یا اس کا ولی نہیں ہے یا کفوہ میں نکاح کیا ہے  
تو صحیح ہر کسائی شامی و اما اذ لم یکن لہ ولی فبیع ناقضاً لفقارہ و فی الخ و فی الخ و فی الخ



قاضی غلام گیلانی موضع شمس آباد

نسل کیمیل پور

# مواهب عالمی رامپور ریاست

انجواب صحیح

مولوی حبیب اللہ صاحب	مولوی حبیب اللہ صاحب	مولوی حبیب اللہ صاحب	مولوی حبیب اللہ صاحب
مولوی محمد علی صاحب	مولوی محمد علی صاحب	مولوی محمد علی صاحب	مولوی محمد علی صاحب
مولوی عبدالحکیم صاحب	مولوی عبدالحکیم صاحب	مولوی عبدالحکیم صاحب	مولوی عبدالحکیم صاحب
مولوی خلیل اللہ صاحب	مولوی خلیل اللہ صاحب	مولوی خلیل اللہ صاحب	مولوی خلیل اللہ صاحب
مولوی سید احمد صاحب	مولوی سید احمد صاحب	مولوی سید احمد صاحب	مولوی سید احمد صاحب
مولوی عبدالوہاب صاحب	مولوی عبدالوہاب صاحب	مولوی عبدالوہاب صاحب	مولوی عبدالوہاب صاحب
مولوی عبدالغنی صاحب	مولوی عبدالغنی صاحب	مولوی عبدالغنی صاحب	مولوی عبدالغنی صاحب
مولوی غلام محی الدین صاحب	مولوی غلام محی الدین صاحب	مولوی غلام محی الدین صاحب	مولوی غلام محی الدین صاحب
مولوی نور محمد صاحب	مولوی نور محمد صاحب	مولوی نور محمد صاحب	مولوی نور محمد صاحب
مولوی نصر علی صاحب	مولوی نصر علی صاحب	مولوی نصر علی صاحب	مولوی نصر علی صاحب
مولوی سلامت اللہ صاحب	مولوی سلامت اللہ صاحب	مولوی سلامت اللہ صاحب	مولوی سلامت اللہ صاحب
مولوی عبد الغفار صاحب	مولوی عبد الغفار صاحب	مولوی عبد الغفار صاحب	مولوی عبد الغفار صاحب
مولوی نور الدین صاحب	مولوی نور الدین صاحب	مولوی نور الدین صاحب	مولوی نور الدین صاحب
مولوی محمد حسین صاحب	مولوی محمد حسین صاحب	مولوی محمد حسین صاحب	مولوی محمد حسین صاحب



مولوی ابرار حسن صاحب	مولوی ساجد محمد شاه حسن
مولوی سجاد حسن صاحب	مولوی عبدالواحد صاحب
مولوی عبد العلی صاحب	مولوی عبد القادر صاحب
مولوی فضل الدین صاحب	مولوی میرزا عیسیٰ صاحب
مولوی غلام الحسین صاحب	مولوی حسام الدین صاحب
مولوی غلام الدین صاحب	مولوی نواز الدین صاحب
مولوی غلام الدین صاحب	مولوی بیاض صاحب
مولوی قمر الدین صاحب	مولوی عبد الواحد صاحب
مولوی معین الدین صاحب	مولوی دواحد صاحب
مولوی محمد طیب صاحب	مولوی محمد شریف صاحب
مولوی عبد العزیز صاحب	مولوی عبد الرشید صاحب
مولوی شاهزادہ صاحب	مولوی محمد عیسیٰ صاحب
مولوی حامد صاحب	مولوی محمد شریف احمد صاحب

مردی که پیدایش صاحب

سرگرمی حامد حسنین صاحب

مردی بخیر امانت از صاحب

سپیل خواجہ اور مساجد

سورۃ المؤمنین

دوقی واحد حسن و مانت

سوروی نغمہ الحسن سنا حبیب

مہاراجہ کی تقریریں سننا سنا

المؤيد والمؤيد

دولت و ملت

سید علی محمد علی

مجلس شورای اسلامی

سرکار علیہ السلام

پیشرفت و ترقی

مولانا مصطفی رضا خان نقوی صاحب

سیدنا محمد بن عبد اللہ بن عبد المطلب

در مورد این است که معتقد بود

اردی محمد عبدالوہاب رحمہ اللہ

سورۃ محمد النبیل الشاف

بیرونی سلطان احمد وقتاً

مجله

مواہرہ علمائے مکہ معظمہ

هوذا انتم واولادكم وجميع ما في بيوتكم

الایمیدینق کمالی

موسم الحج والعمرة

1990

بسمه الرزاق انت دى الحنفى المكي

بسم الله الرحمن الرحيم

ما نزلت الا بالحق

عبدالله بن محمد

سید اسماعیل بن سید

سیدنا محمد بن عبد اللہ

11/15/51

بسم الله الرحمن الرحيم

احمد المكي الحنفى الحشتى  
الصابرين الامامون

محمد يوسف المدنى

محمد سعيد الايوبى المدنى

حضرت مولانا عمر بن ابى بكر  
باجينده كى

مولانا محمد حسين بن سكينه

مولانا جمال بن محمد حسين

مولانا شيخ عبد الرحمن المدنى

مولانا شيخ عبد الكريم

مولانا شيخ سعد بن احمد

مولانا جمال بن محمد حسين

موايد علمائى مدرسيه منوره

مولانا مفتى تاج الدين  
مفتى عفيفيه

مولانا السيد احمد چاچورى

مولانا شيخ خليل بن  
ابراهيم الحضر بنى

مولانا شيخ بن محمد بن احمد

مولانا شيخ بن محمد بن احمد

مولانا شيخ محمد المدنى

بالحرر والاختيارى

مولانا السيد بن احمد بن  
السيد بن احمد بن احمد

مولانا السيد بن احمد بن احمد

السيد بن احمد بن احمد

مولانا شيخ بن احمد بن احمد

عبد القادر

مولانا السيد بن احمد بن احمد  
بن احمد بن احمد بن احمد

دعائى

مولانا شيخ بن احمد بن احمد

مولانا شيخ بن احمد بن احمد

مولانا شيخ بن احمد بن احمد

علمائى احمى بدالون كماله ايضا

مولانا شيخ بن احمد بن احمد

مولانا شيخ بن احمد بن احمد

مولانا شيخ بن احمد بن احمد



مولوی محمد حافظ بخش مدد	مولوی سید جلال صاحب
مولوی فضل المجید صاحب	مولوی سید نور علی شاہ صاحب
مولوی فضل احمد صاحب	مولوی نور الدین صاحب
مولوی نور الدین صاحب	مولوی عبد المالك صاحب
مولوی غلام ربانی صاحب	مولوی عبد اللہ صاحب
شمس آبادی	مولوی عبد الرؤف صاحب
مولوی حافظ غلام سبجانی صاحب	مولوی محمد اویس صاحب
شمس آبادی	مولوی عبد الحق صاحب
مولوی سید القصد حسین صاحب	مولوی سعد الدین صاحب
معروف نعل شاہ مولوی شمس آبادی	مولوی شہاب الدین صاحب
مولوی سید شاہ ولایت صاحب	مولوی سید حبیب شاہ صاحب
شمس آبادی	قاضی پوری
مولوی فضل الرحیم صاحب	مولانا سید جناب میر علی شاہ صاحب
مولوی برہان الدین صاحب	مولوی غلام فرید صاحب
مولوی سید رسول صاحب	میکس ڈھوک
کامپوڑی	
مولوی نور و ملان صاحب	
مولوی غلام اختر تھراوی	
مولوی عبد الشہید صاحب	

مولوی سید علی گرامی علاقہ قریب غیرہ ضلع کمبلوچ

تاک

عبد اللہ

مولوی سید پریر عباس صاحب مکہ

مولوی احمد الدین صاحب  
برمہان

مولوی محمد یوسف صاحب  
سکنہ موسلی

علمائے سہارنپور دیوبند و نہ پھول

بانتہ عورت کا نکاح بلا رضا مولیٰ کے غیر کفوہ  
میں اجتہاد ہی سے باطل ہے سید زادی یا غیر  
قوم کی اور فتویٰ نوادر کی توثیق کہے بیباک  
حبیب مصیب نے ثابت کیا ہے۔

مولانا فہیل احمد صاحب  
مدرس اقلیہ سہارنپور

مولانا عبد الوحید صاحب

مولانا عبد اللطیف صاحب

مولانا عبد الرحمن صاحب

مولانا محمد زکریا صاحب

مولانا منظور احمد صاحب

مولانا ظہور الحق صاحب

مولانا محمد حامد صاحب

مولانا فارسی عبد العزیز صاحب  
مدرس

مولوی حافظ عبد اللہ صاحب

مولوی عثمان الہی صاحب  
مدرس

مولوی نعیم الدین صاحب

منشی محمد صاحب

جواب صحیح ہے سید زادی غیر سید زادی بالغ

کا نکاح بلا رضا مولیٰ کے غیر کفوہ میں باطل ہے  
کما فصلہ الحبیب اللہ صاحب

مولانا عبد الرحمن صاحب  
مفتی مدرستہ دیوبند

مولانا حافظ احمد صاحب  
ہنرمند دارالعلوم

مولانا حبیب الرحمن صاحب  
مددگار ہنرمند

مولانا سید محمد انور شاہ صاحب  
صدر مدرس

مولانا سید امجد حسین صاحب  
مدرس

مولانا اعجاز علی صاحب  
مدرس

مولانا مولانا صاحب  
مدرس

مولانا محمد انیس صاحب  
مدرس

مولانا محمد انیس صاحب  
مدرس



محمد یعقوب صاحب

مولوی محمد یعقوب صاحب  
مدرس

سید احمد صاحب

مولوی سعید احمد صاحب  
مدرس

سید محمد صاحب

مولوی مسعود احمد صاحب  
مدرس

محمد حسن صاحب

مولوی حکیم محمد حسن صاحب  
مدرس

مولانا میر عالم گامی تهرانه بهون

سید علی صاحب

مولانا اختر علی صاحب  
مدرس

سید احمد صاحب

مولوی عبدالکلام صاحب  
مدرس

سید حسین صاحب

مولوی احمد حسین صاحب  
مدرس

ضلع کیمیلپور

محمد شاه صاحب

مولوی بیگلر محمد شاه صاحب  
مدرس

کمال صاحب

مولوی محمد گل صاحب  
مدرس

سید محمد صاحب

مولانا مولوی صاحب  
مدرس

سید محمد صاحب

مولوی غلام محمد صاحب  
مدرس

سید محمد صاحب

مولوی غلام محمد صاحب  
مدرس

مولانا محمد سعید صاحب

مولانا محمد سعید صاحب  
مدرس

مولانا حاجی بشیر احمد صاحب

مولانا حاجی بشیر احمد صاحب  
مدرس

مولانا قاری محمد الوہید صاحب

مولانا قاری محمد الوہید صاحب  
مدرس

مولوی احمد شیر محمد صاحب

مولوی احمد شیر محمد صاحب  
مدرس

مولوی نسیم حسن صاحب

مولوی نسیم حسن صاحب  
مدرس

مولوی احمد امین صاحب

مولوی احمد امین صاحب  
مدرس

مولوی فضل حسین صاحب

مولوی فضل حسین صاحب  
مدرس

مولوی محمد شفیع صاحب

مولوی محمد شفیع صاحب  
مدرس

مولوی توفیق حسین صاحب

مولوی توفیق حسین صاحب  
مدرس

مولوی محمد ادریس صاحب

مولوی محمد ادریس صاحب  
مدرس

مولوی غفور علی صاحب

مولوی غفور علی صاحب  
مدرس

مولوی خلیفہ محمد آصفی صاحب

مولوی خلیفہ محمد آصفی صاحب  
مدرس

مولوی علی محمد صاحب

مولوی علی محمد صاحب  
مدرس

مولوی نازی محمد صاحب

مولوی نازی محمد صاحب  
مدرس

